

دلایل و عواقب جنگ داخلی تاجیکستان

بارنت روبین^۱

دیدگاه غالب در مورد منافع روسیه در تاجیکستان که توسط یلتسین، رئیس جمهور بیان شده به وضوح براساس این واقعیت است که کشورهای جانشین شوروی از جمله روسیه به طور کامل به عنوان کشورهای مجزا تشکیل و تعیین مرز نشده‌اند. مثلاً روسیه دارای هیچ مرز امنیتی دفاعی با جنوب نیست مگر همان مرزهای شوروی سابق. بنابراین به نظر رئیس جمهور یلتسین، مرز تاجیکستان و افغانستان «عملاً همان مرز روسیه» است. بدین ترتیب دستیابی نظامی به تاجیکستان به منظور دفاع از مرزهای آن برای روسیه حیاتی است، زیرا این کشور تصور می‌کند این مرزها از سوی رادیکالیسم اسلامی، تروریسم و تجارت مواد مخدر و تسلیحات مورد تهدید قرار دارد.

تحلیلگران عوامل گوناگونی برای توضیح علت بی‌ثباتی تاجیکستان بیان کرده‌اند. آنها در تحلیل‌های خود درباره درگیری و نتایج آن سعی دارند دو پدیده مختلف اما مربوط به هم را معمولاً بدون قائل شدن وجه تمایز برای آنها توضیح دهند: چرا تاجیکستان صحنه جنگ داخلی شد و چگونه - به واسطه چه اختلافاتی - سقوط کرد؟ عدم توانایی در پاسخ دادن به این دو پرسش شاید ناشی از این فرض باشد که این کشور به علت شدت درگیری در میان گروه‌های اجتماعی تجزیه شد. جنبش‌های عقیدتی، گروه‌های نژادی، یا ائتلاف‌های منطقه‌ای آنقدر کینه‌جویانه مخالف یکدیگر بودند که پس از پایان سرکوب شوروی سقوط کشور اجتناب‌ناپذیر بود. این مورد شبیه درگیری‌های نژادی بعد از شوروی (یا بعد از یوگسلاوی) است - یعنی هنگامی که فشار و سرکوبی به پایان رسید، درگیری‌های نهفته مجدداً پدیدار شد. بنابراین طبق این دیدگاه، چگونگی تجزیه تاجیکستان، علت تجزیه آن را توضیح می‌دهد. چنین توضیحی علت را یا به نیروهای اجتماعی و یا درگیری‌های عقیدتی نسبت می‌دهد.

۱. بارنت روبین (Barnet R. Robin) استاد دانشگاه کلمبیا (آمریکا) است طرح اولیه این مقاله ابتدا در سمینار امنیت و سیاست خارجی در آسیای مرکزی و قفقاز (نهران: دی ۱۳۷۴) ارائه شده و پس از تکمیل مقاله توسط نویسنده، خانم قاطمه سلطانی‌یکتا آن را از انگلیسی به فارسی ترجمه نموده است.

اما یک رویکرد دولتی چنین اظهار می‌دارد که روندهای تشکیل حکومت و فروپاشی آن هر دو شکلهایی از اقدام جمعی به حساب آمده و دلیل آنها حضور و فقدان درگیری می‌باشد. به‌علاوه خصوصیات (خودمختاری و توان) ساختارهای حکومتی، انواع احتمالی رژیمهای سیاسی (از جمله نهادهای کنترل درگیری و هویت ملی) را تشکیل داده و محدود می‌کنند. سخنان من در اینجا با ارائه نظریاتی دنبال می‌شود که به‌عنوان توضیحات جهانی مردود شناخته می‌شود اما متعاقباً به توضیحات دیگر می‌پیوندد. برخی از آنها مستلزم بسط و توسعه بیشتری است که من در اینجا سعی می‌کنم این کار را انجام دهم. ابتدا با اقتباس از توضیحات موجود در مورد علت کشیده شدن تاجیکستان به جنگ داخلی مطلب خود را آغاز کرده و سپس به توضیحاتی در مورد چگونگی پی‌ریزی جنگ داخلی می‌پردازم، و نهایتاً این عوامل را به یک توضیح جامع دولتی ربط می‌دهم. پویایی درگیری‌ها را می‌توان از طریق روش شکل‌گیری تاجیکستان به‌عنوان یک جمهوری ملی حاشیه‌ای که شبکه‌های اجتماعی موجود را به یک الگوی مشخص شوروی - آسیای مرکزی تغییر شکل داد به بهترین نحو توضیح داد. این الگو رابطه‌های جدیدی را با سیستم سیاسی منطقه‌ای تشکیل می‌داد. این سیستم معرف برخی از خصوصیات یک سیستم بین‌المللی بوده و همچنین روابط فراملی وسیع و دولتهای حقوقی، با درجه‌های مختلف دولتمداری تجربی، را نمایان ساخت. بنابراین بازیگران دولتی و غیردولتی هر دو در تشکیل سیستم پیچیده‌ای وارد عمل شدند که نه می‌توان آن را یک‌سری از کشورهای مستقل، نه یک امپراتوری مجدد و نه یک بلوک منطقه‌ای قانونی دانست، بلکه دارای برخی از خصیصه‌های این سه با هم می‌باشد.

تنشهای اجتماعی و اقتصادی

تعداد زیادی از شاخصهای پریشانی‌های اجتماعی و سیاسی نشان می‌دهد که چرا تاجیکستان هنگامی که در آستانه استقلال بود دچار فروپاشی شد در حالی که دیگر کشورهای آسیای مرکزی، مشخصاً قرقیزستان، که دارای نمودارهای وابستگی خارجی بسیار زیاد، پیچیدگی اقتصادی و تجزیه داخلی بودند، پابرجا مانده‌اند. این امر به این استدلال معنای بیشتری می‌بخشد که عوامل دیگر - مانند قرابت نژادی و جغرافیایی تاجیکستان به افغانستان و نقش ثمربخش آن در نظام امنیت بین‌المللی - ضربه‌هایی را وارد آوردند که تجزیه بالقوه را تحقق بخشید.^(۱) با این وجود، در حالی که این عوامل اجتماعی نمی‌توانند دلایل درگیری باشند اما بر ساختار و شدت آن تأثیر می‌گذارند. تاجیکستان از بسیاری جهات دارای نوعی اقتصاد

استعماری بود. دو منطقه عمده این کشور، «دره فرغانه» در بخش شمالی (oblast) لنین آباد (خجند) و دره‌های و خش - کافرنهان - پنج، در جنوب تبدیل به بخشی از حوزه اصلی کشت پنبه آسیای مرکزی شدند.^(۲) در اواخر دهه ۱۹۸۰ تاجیکستان با داشتن کمتر از ۲ درصد از جمعیت اتحاد شوروی حدود ۱۱ درصد از پنبه خام این کشور را تولید می‌کرد.^(۳) دره فرغانه اکثر سرمایه‌گذاری صنعتی، عمدتاً تولید منسوجات پنبه‌ای این جمهوری را جذب خود کرد، اما صنعت قابل ملاحظه‌ای نیز، از جمله یکی از بزرگترین کارخانه‌های آلومینیوم اتحاد شوروی، در دره حصار در نزدیکی شهر دوشنبه به چشم می‌خورد.

اینگونه تحولات به عواقب اجتماعی‌ای انجامید که می‌توان آنرا «سندرم آسیای مرکزی» دانست.^(۴) توضیح این موضوع در اینجا مهم است که این الگو مردم بومی را کمتر از زمانی که تحت رهبری مرکز امپراتوری بودند تابع سازمانهای کنترل اجتماعی شوروی ساخت. در عین حالی که این سازمانها بدون اتکاء باقی مانده بود عناصر آن بیش از هر جای دیگر به کمکهای مالی مرکز وابسته بودند (تا به یک اقتصاد خودکفای محلی).

تجربه تاجیکستان در این زمینه مانند تجربه ازبکستان، ترکمنستان و قزاقستان جنوبی بود. این کشور در مقایسه با جمهوری‌های دیگر شوروی به‌طور گسترده‌ای به صورت یک جامعه ارضی باقی ماند، و ملیت اصلی آن نسبت به ساکنان روسی و اروپایی دیگری که بر پایتخت و به میزانی کمتر بر شهرهای دیگر مسلط بودند، بیشتر روستائیان را تشکیل می‌دادند. در سال ۱۹۵۹ شهر دوشنبه تنها ۱۳ درصد تاجیک داشت.^(۵) توسعه آموزش عالی محلی و به‌کارگیری یک طبقه روشنفکر جدید حضور بومیان را در پایتخت و مؤسسات اداری آن افزایش داد اما تا سال ۱۹۸۹ اگرچه این جمهوری کلاً دارای ۶۲ درصد تاجیک بود، تاجیکها هنوز یک اقلیت ۳۸ درصدی را در پایتخت تشکیل می‌دادند. اسلاوها (روسها، اوکراینی‌ها و بیلوروسها) ۳۷٪ از جمعیت این شهر را دربر می‌گرفتند، در حالی که ملیتهای شوروی غیرآسیای مرکزی ۴۸ درصد بودند. در این زمان نیمی از جمعیت اسلاو تاجیکستان (در مقایسه با ۷ درصد تاجیک) در دوشنبه سکونت داشتند.^(۶)

در نواحی روستایی این کشور مردم نسبت به افراد دیگر کشور شوروی، در معرض کنترلها و آتش‌افروزی‌های گوناگون قرار داشتند. هیچ چیز واضح‌تر از نفوذ دائمی خانواده‌های بزرگ روشنگر این امر نبود و این معیاری بود که آسیای مرکزی را از بخشهای دیگر اتحاد شوروی اساساً متفاوت می‌ساخت. تاجیکستان بیشترین میزان تولد را نسبت به کلیه جمهوری‌های دیگر شوروی داشت.^(۷) در حالی که ناظران غربی و روسی میل دارند این امر را به ارزشهای «شرقی»

نسبت دهند، اما در واقع ناشی از زندگی تحت پوشش مزارع اشتراکی دارای تولیدات روستایی کم بود. محققان شوروی شواهد متقاعدکننده‌ای بر این مبنا فراهم آورده‌اند که به‌رغم اشتراکی شدن، بخش عمده و شاید بخش اعظم درآمد جمعیت روستایی از راههای شخصی یا اشکال به‌ظاهر قانونی یا تقریباً غیرقانونی تولید کالا و مبادلات شخصی تأمین می‌شد.^(۸) این ساختار اجتماعی مانند دیگر نقاط جهان سوم، باعث افزایش بیش از حد جمعیت، بیکاری پنهان روستاییان و در نتیجه کمبود زمینهای حاصلخیز شد.

رقابت فزاینده برای کسب منافع به درگیری میان گروههای گوناگون، عمدتاً بین کلخوزهای مختلف و بخشهایی شبیه به دهکده (که غالباً در آسیای مرکزی به‌عنوان قشلاق‌ها^۱ شناخته می‌شود) انجامید، که به‌نوبه خود می‌خواستند جمعیتهای نژادی متحدی داشته باشند.^(۹) بنابراین، این درگیری‌ها می‌توانست ظاهر درگیری‌های نژادی را به خود بگیرد (و سپس به واقعیت بپیوندد). اعمال روش تک‌محصولی شوروی که به کارگیری گسترده مواد ضدآفت و کودهای شیمیایی را دربر می‌گرفت منجر به اشکال گوناگونی از نابودی اکولوژیکی و کاهش سلامت مردم شد.

بیکاری جمعیت روستایی با الگوی صنعتی شدن در آسیای مرکزی به وخامت گذاشت. جمهوری‌های آسیای مرکزی از سرمایه‌گذاری صنعتی برخوردار شدند در حالی که جوامع آنها صنعتی نشده بودند. بدین ترتیب آنها به‌عنوان مکانهایی صنعتی عمل کردند که کارکنان آنها را عمدتاً اروپایی‌ها تشکیل می‌دادند؛ و این کارکنان را وزارتخانه‌های شوروی که صنایع را تحت کنترل داشتند به آنجا منتقل می‌کردند.^(۱۰) این امر خصوصاً در مورد صنایع نظامی و صنایع سنگین (برخلاف منسوجات که در تاجیکستان بسیار مهم بود) به واقعیت پیوست. سلطه روس‌زبانها و استفاده انحصاری از زبان روسی در بخش صنعت بخش دیگری از الگوی استعماری پیشرفت را تشکیل می‌داد.

بنابراین در همه این عواملی که کلاً در آسیای مرکزی به کار می‌رفت، تاجیکستان دارای بیشترین آمار بوده است. یکی از پدیده‌هایی که در تاجیکستان به نسبتی بیش از هر نقطه دیگر آسیای مرکزی به‌وقوع پیوسته انتقال اجباری جمعیت بخاطر دلایل اقتصادی بوده است. البته انتقال جمعیت به دلایل اقتصادی و سیاسی جزء اصلی توسعه اقتصادی به سبک شوروی بود. به‌رحال تاجیکستان از نظر قرار گرفتن در محدوده یک جمهوری ملی منحصر بفرد بود.

در این جمهوری نیز همانند جمهوری‌های دیگر مهاجرت گسترده‌ای به سوی پایتخت آن، یعنی شهر دوشنبه، که مجدداً استالین‌آباد نام گرفت انجام شد. بیش از نیمی از رشد این شهر حاصل از مهاجرت از بخش اروپایی اتحادشوروی بود، در حالی که نیم دیگر آن را تاجیک‌هایی تشکیل می‌دادند که از مناطق دیگر و خصوصاً مناطق مرکزی حصار^۱ و گرم^۲ می‌آمدند و ورودشان از دهه ۱۹۶۰ آغاز شد.

البته صدها هزار تاجیک ساکن در مناطق کوهستانی از دهه ۱۹۲۰ به بعد یک مرتبه از وطن ضعیف از منابع خود به سوی نواحی جدیداً آبیاری شده دشتهای حرکت کردند. اکثر این افراد از منطقه گرم (که شامل بیک‌نشینهای قدیمی قرانگین و درواز می‌شد)، بدخشان کوهی (در کوههای پامیر) و مستچاه^۳ در بالای تپه زرافشان می‌آمدند. بسیاری نیز از کولاب به این شهر مهاجرت کردند. من در ادامه در مورد خصوصیات این نواحی به عنوان بخشی از بحث راجع به بنیادهای ناسیونالیسم تاجیک صحبت خواهم کرد. این جمعیتها اکثراً وارد قرغان تپه شدند، منطقه‌ای خشک و بایر که عمدتاً چادرنشینان در آن ساکن بودند و بسیاری از آنها در طول دوره سرکوب شورش با سماچی به افغانستان گریختند. پروژه‌های آبیاری گسترده، اراضی پست این ناحیه را تبدیل به دشتی پُر جمعیت و حاصلخیز برای کاشت و برداشت پنبه کردند.

آمارگیری جمهوری خودمختار تاجیکستان در سال ۱۹۲۶ جمعیتی معادل ۳۳۶۷۸ نفر را در قرغان تپه گزارش کرد. از این تعداد ۵۷ درصد ازبک، ۱۶ درصد تاجیک (به اضافه ۸ درصد عرب آسیای مرکزی که در آمارهای بعدی به عنوان تاجیک طبقه بندی شدند)، ۱۲ درصد ترکمن و ۴ درصد قزاق بودند. این منطقه دارای جمعیت عظیمی از چادرنشینان بود که نه تنها قزاقها و ترکمنها بلکه گروه ترک دیگری به نام لاکایی^۴ (که با ازبکها طبقه بندی می‌شدند) و اعراب را نیز شامل می‌شد. (۱۱) اما تا آمارگیری سال ۱۹۸۹ جمعیت قرغان تپه به ۱,۰۴۴,۹۲۰ نفر افزایش یافت که رشد میانگین سالانه‌ای برابر ۵/۵ درصد، در مقایسه با میانگین رشد جمعیت ۲/۵ درصدی کل جمهوری را نشان می‌داد، و این افزایش هم حاکی از مهاجرت خالص و هم رشد طبیعی جمعیت بود. (۱۲) جمعیت قرغان تپه را تا آن زمان حدود ۵۹ درصد تاجیک و ۳۲ درصد ازبک تشکیل می‌داد. برخی از ازبکها بعد از پروژه آبیاری در آنجا ساکن شده بودند اما تأثیر عمده انتقال جمعیت هنگامی نمایان شد که تاجیکهای گرم و کولاب در قرغان تپه - که اکنون بر آن نفوذ قاطع دارند - ساکن شدند. جمعیت کولاب و مناطق مرکزی (گرم و حصار) تنها در حدود ۲/۳ میزان

1. Hissar

2. Garm

3. Mastchah

4. Lakai

رشد جمعیت بقیه جمهوری افزایش یافت (و این نشانی از یک مهاجرت خالص - جدول ۱ - است). در چنین نقاط مسکونی‌ای، مانند نقاط دیگر، درگیری‌ها در قرغان‌تپه بر سر دستیابی به آب، زمین و خدمات دولتی به وجود آمد.^(۱۳)

ضعف ناسیونالیسم تاجیک

توضیحات بعدی در مورد ضعف ناسیونالیسم تاجیک به عنوان یک نیروی منسجم متمرکز می‌باشد.^(۱۴) برخلاف کشورهای بالتیک، تاجیکستان و دیگر کشورهای آسیای مرکزی قبل از زمان شوروی دارای هیچ هویت کشوری نبوده‌اند. این کشور بیش از سایر کشورهای آسیای مرکزی فاقد یک طبقه روشنفکر منسجم با هویت تاجیک بود. بنابراین سمنبلها یا رهبران چندانی به عنوان نقطه کانونی برای ارائه همکاری حتی به ۶۲ درصد از جمعیتی که تاجیکهای نژادی خوانده می‌شدند وجود نداشت.

نتیجه ضعف ناسیونالیسم تاجیک تقویت نسبی هویت‌های محلی‌تر و نتیجتاً برتری «منطقه‌گرایی» (سیاست عدم تمرکز) یا «محلی‌گرایی»^۱ می‌باشد. بنابراین، این نظریه که شکست کشور - ملت مستقل تاجیک را به ضعف یا ابهام مشروعیت ناسیونالیستی آن مرتبط می‌سازد به تجسم منطقه‌گرایی به عنوان متغیری مستقل که خطوط تقسیم درگیری را توضیح می‌دهد مربوط می‌شود.

تجزیه و تحلیل‌های این دیدگاه، ضعف ناسیونالیسم تاجیک را به خصوصیات اجتماعی تاجیکها، تاریخچه طبقه روشنفکر آنها (که پدیده‌ای بالقوه و عامل ناسیونالیسم تصور می‌شد) و روش تشکیل جمهوری ملی تاجیکستان نسبت می‌دهد.

اگرچه کلیه هویت‌های آسیای مرکزی قبل از شوروی به طور ضعیفی تعیین حدود شده بودند اما هویت تاجیکها کمتر از بقیه مشخص بود. اگر ناسیونالیسم به معنای این اعتقاد سیاسی است که مرزهای نژادی و ارضی باید بر هم منطبق باشند، تاجیکها منحصرأ شامل این تعریف نمی‌شوند.^(۱۵) برای تاجیکها، حتی بیش از دیگر کشورهای آسیای مرکزی، مشکل این نبود که مرزها به طور صحیح کشیده نشده‌اند بلکه از آن ناشی می‌شد که هیچ مرزی نمی‌توانست صحیح باشد. در اوایل قرن نوزدهم مونت‌استوارت الفینستون^۲، فرستاده انگلیس در دادگاه افغانستان چنین اظهار داشت:

۱. (Mahalgarai) به زبان تاجیک Mestnichestvo به زبان روسی).

تاجیکها، مانند اکثر کشورهای دیگر، به صورت یک بدنه واحد، یا محدود به یک کشور نیستند. آنها به طور ناپیوسته در بخش عظیمی از آسیا پراکنده‌اند. آنها در قسمت گسترده‌تری از قلمروشان با ازبکها درهم آمیخته‌اند، همانگونه که با افغانها پیوسته‌اند [یعنی پشتونها].... آنها در بخشهای کوهستانی قزاقستان، درواز، وخیها^۱ و بدخشان دارای دولتهای مستقلی هستند و بجز در این نواحی قدرتمند و در اندک مکانهای مجزایی که بعداً عنوان خواهد شد در هیچ کجای دیگر به صورت جوامع مجزا دیده نشده، بلکه با مردم کشوری که در آن ساکنند آمیخته‌اند.... (۱۶)

این مناطق کوهستانی در مرزهای جنوبی و شرقی گستره ترکها، دقیقاً مناطقی بودند که در دهه ۱۹۲۰ آخرین و مطمئن‌ترین پایگاههای ضدشوروی جنگجویان باسماچی را تشکیل داده، در سال ۱۹۹۲ از مخالفان حمایت کرده و مردم بومی آنها پس از پیروزی کولابی‌ها هدف انتقام قرار گرفتند. (۱۷)

معنای واژه «تاجیک» و ریشه مردمی که به این نام خوانده می‌شدند تا حدودی بحث‌برانگیز است. این لغت در کاربرد حقوقی شوروی به معنای کلیه مردم بومی آسیای مرکزی است که به سخنگویان زبانهای ایرانی طبقه‌بندی می‌شوند. زبان تاجیک (ساخت شوروی) خود گونه‌ای از زبان فارسی است که به خط سیریلیک و نه عربی نوشته می‌شود. واژه «تاجیک» در آسیای مرکزی قبل از شوروی عموماً به شهرنشینها یا روستائینان فارسی زبان، به‌استثنای جمعیت‌های چادرنشین یا قبیله‌ای، اشاره داشت. این لغت عموماً ساکنین کوهستانها را که به لهجه‌های مختلف ایرانی از جمله خانواده زبانهای شرق ایران، معروف به پامیری (که در گورنوبدخشان صحبت می‌شد) دربر نمی‌گرفت. (۱۸) اما همه گروههای اخیر در گذرنامه‌های شوروی «تاجیک» خوانده می‌شدند.

عدم تناسب ناسیونالیسم و هویت تاجیک حاصل از بی‌نظیری خصوصیات اخلاقی تاجیکها نبود. هویت نژادی در آسیای مرکزی قبل از شوروی شبیه الگویی غیرمنطقه‌ای بود که گلنر^۲ به‌عنوان نوعی امپراتوری قبل از مدرن توصیف کرد. (۱۹) شهر و ده (و در آسیای مرکزی شهرنشینان و چادرنشینها) نمودارهای زبانی متفاوتی داشته و چند زبان‌گرایی امری عادی بود. زبانهای مختلف نقشهای متفاوتی داشتند؛ مثلاً امپراتوری تیموریان دارای دو شورا بود: دیوان

امیران که موضوعات سیاسی و نظامی در آن به زبان ترکی مورد بحث قرار می‌گرفت و دیوان تاجیکی^۱ که در آن موضوعات اداری و مالی به زبان فارسی به بحث گذاشته می‌شد.^(۲۰) در بسیاری از نواحی شهری و زمینهای پستی که اکنون در داخل ازبکستان و تاجیکستان قرار دارند، کسانی که به این دو زبان صحبت می‌کردند کاملاً درهم ادغام شده (در حالی که زبان ترکی در اکثر نقاط و فارسی در نقاط دیگر رایج بود)، دو زبان‌گرایی معمول بوده و ازدواج بین آنها امر عادی بود. کشورهای تحت حکومت ازبک، مانند بخارا، خیوه و خوقند همگی به‌طور گسترده‌ای از زبان فارسی استفاده می‌کردند و شخصیت‌های ادبی برجسته غالباً به زبان فارسی و ترکی آثار خود را می‌نوشتند.

اما آن گروههایی که در آسیای مرکزی به زبان فارسی صحبت می‌کردند در دو نقطه اکولوژیک مجزا و در دو نوع جامعه متمایز بسر می‌بردند. اکثر آنها طبق توصیف الفینستون^۲ در میان ازبکها و دیگر گروههای نژادی در نقاط شهری و روستایی پست زندگی می‌کردند. تعداد کمتری نیز در نواحی کوهستانی جداگانه‌ای که «الفینستون» آنها را در فهرستی بیان کرده به‌عنوان تنها مکانهایی که تاجیکها در آن مستقل بودند بسر می‌بردند. طبق آمار شوروی در سال ۱۹۲۶ این نواحی (غرم و بدخشان) دارای ۹۵-۹۰ درصد تاجیک بوده و در واقع هیچ ازبکی را دربر نمی‌گرفت (جدول ۱). گروه نژادی مهم دیگر، قرقیزها، یک گروه ترک چادرنشین کوهستانی بودند. این نواحی کوهستانی هرگز به‌طور استوار تحت حکومت سلسله‌های ترک نبوده و خاطره‌های مقاومت در مقابل مهاجمان ترک را زنده می‌کردند. در واقع، قبایل شرق کوههای پامیر در سال ۱۸۹۵ خواستار حضور روسها در منطقه شدند تا از خود در مقابل امیر بخارا حمایت کنند. اما این مردم در میان خود نیز گروههای مختلفی را در برداشتند. فارسی‌زبانان ارتفاعات قراتگین و درواز به نوعی زبان فارسی (تاجیک) صحبت می‌کرده و مانند ازبکها و تاجیکهای اراضی پست مسلمانانی سنی بودند، در حالی که پامیری‌ها به زبانهای مختلف شرق ایران صحبت کرده و از فرقه اسماعیلیه محسوب می‌شدند. طرفداران فرقه اسماعیلیه بر عرفان و تصوف، احترام به رهبران روحانی، و رسومی خاص بیش از قوانین اسلامی و اعمالی که سنی‌ها و شیعیان واقعی آن را اعمال نیک می‌دانند تأکید دارند.

بنابراین ایرانیان آسیای مرکزی چالشی را برای سیاست ملیت شوروی مطرح کردند. استالین در برخی از اعلامیه‌های اولیه‌اش حتی تاجیکها را از لیست ملیتهای آسیای مرکزی حذف

کرد و ظاهراً آنها را داخل گروه ازبکها دانست. در تحدید ملی سال ۱۹۲۴ آسیای مرکزی، ولایتهای شرقی بخارا با جمعیت‌های غالباً ایرانی‌زبان یا فارسی‌زبان (همچنین ولایت قرغان‌تپه) به جمهوری خودمختار تاجیکستان در داخل جمهوری سوسیالیستی ازبکستان شوروی ملحق شده بودند. (۲۱)

در سال ۱۹۲۹ مسکو تصمیم گرفت به دلایلی که ظاهراً به سیاست خارجی مربوط می‌شد تاجیکستان را تبدیل به یک جمهوری متحد کند. استالین می‌خواست تا از طریق اعمال نفوذ بر بخش عظیمی از قلمروی فرهنگی فارسی از ایران تا هند یک جمهوری فارسی‌زبان داشته باشد. این تصمیم خیلی زود پس از سرنگونی، شاه امین‌الله، اصلاح‌طلب ضدامپریالیست در افغانستان و جابجایی آن با نادرشاه که یک محافظه‌کار مورد حمایت انگلیس بود تحقق یافت. (۲۲) برای دست یافتن به این الزام که جمهوری‌های اتحادشوروی باید دارای جمعیت حداقل یک میلیون نفر باشند، دولت شوروی بخش خجند در تپه فرغانه را از ازبکستان وارد حوزه تاجیکستان کرد. (۲۳) خجند بخشی از خانات خوقند بود، نه امیرنشین بخارا، و از سال ۱۸۶۰ تحت حکومت مستقیم روسیه قرار گرفته بود. بنابراین، این منطقه توسعه‌یافته‌تر از بقیه نقاط تاجیکستان بود.

خجند در سال ۱۹۲۶ در مقایسه با کل تاجیکستان در سال ۱۹۸۹، دارای ۳۲/۴ درصد شهرنشین بود. آمار سال ۱۹۲۶ شوروی نشان داد که جمعیت خجند حدود ۵۸ درصد تاجیک و ۳۸ درصد ازبک بودند، در حالی که نواحی روستایی یک اکثریت ۵۳ درصدی ازبک داشتند. جدا کردن خجند از مناطق مجاور دره فرغانه، که این منطقه صرفاً براساس طبقه‌بندی آماری مسکو به آن کاملاً الحاق شده بود، تصمیم بسیار ناپسندی بود. خجند روابط خود با ازبکستان را حفظ کرد. ولایتهای اوراتپه و پنج‌کنت برای تشکیل استان لنین‌آباد به Okrug خجند الحاق شدند و شهر خجند مجدداً لنین‌آباد (۲۴) نام گرفت. الحاق خجند به تاجیکستان، این شهر را (با جمعیت ۳۷،۴۸۰ نفر در سال ۱۹۲۶) تبدیل به بزرگترین شهر این جمهوری کرده و یک طبقه روشنفکر شهری به آن بخشید. دومین، سومین و چهارمین شهر بزرگ نیز در استان جدید لنین‌آباد قرار داشتند. (۲۵) در آن زمان شهر دوشنبه را به سختی می‌شد شهر نامید. نام این شهر به معنای یکی از روزهای هفته است. در سال ۱۹۲۶ جمعیت آن ۵۶۰۷ نفر بود که از این تعداد ۳۸ درصد را روسها (بزرگترین گروه نژادی) تشکیل می‌دادند و ۸۰ درصد مرد، که مسلماً اکثر آنها سرباز و پلیس بودند. روی هم رفته دوشنبه یک شهر بسیار کوچک پادگانی بود. بنابراین پایتخت تاجیکستان

دارای هیچ طبقه روشنفکر بومی نبود. مراکز فرهنگ فارسی را در آسیای مرکزی شهرهایی در قلب جمعیت‌های ترک‌زبان یا از نظر نژادی آمیخته روستایی و چادرنشین، مشخصاً بخارا و سمرقند، همچنین خجند و دیگر کشورهای دره فرغانه تشکیل می‌دادند. هنگامی که رهبران شوروی، آسیای مرکزی را به جمهوری‌های ملی تقسیم کردند، کلیه این مناطق اساساً به ازبکستان تعلق یافت. بدین ترتیب، جمهوری تاجیکستان شوروی دارای روشنفکرانی بومی نبود که در مورد ناسیونالیسم که مردم را به وطن و به یکدیگر مرتبط می‌ساخت توضیح دهد. در ضمن مشروعیت چندانی برای یک ناسیونالیسم تاجیک و اجتماعی در مورد معنای چنین وضعیتی وجود نداشت.

البته در طول سال‌های بعد از ایجاد جمهوری تاجیکستان و خصوصاً با توسعه مدارس محلی به زبان تاجیک بعد از جنگ جهانی دوم، یک طبقه روشنفکر محلی به وجود آمد که هم «تاریخ ملی» تاجیک به سبک شوروی و هم دکترین رویه اضمحلال «انترناسیونالیسم» را تعلیم می‌دید. به علاوه اگرچه روس‌زبانها همچنان نقش مهمی را خصوصاً در زمینه‌های تکنیکی مربوط به وزارتخانه‌های اتحاد شوروی ایفا می‌کردند، اما سیاست بومی‌گرایی^۱ در کلیه بخش‌های این جمهوری نخبگانی تاجیک را به وجود آورده بود. سازمان‌های فدرال - نژادی شوروی هرچه قدر هم که دارای ریشه‌های ساختگی بودند، زمینه‌های ایجاد یک هویت ملی تاجیک را پایه‌ریزی کرده بودند.^(۲۶) اما یک طبقه روشنفکر جدید دارای چنان ریشه‌های تازه‌ای بود که باعث شد بخش‌های مختلف نظرات متفاوتی در مورد هویت تاجیک داشته باشند.

ضعف سازمان‌های دولتی

دیدگاه سوم من بر ملزومات نظامی و مالی ساختار حکومتی و کنترل اجتماعی تأکید دارد.^(۲۷) آرامش غیرنظامی نتیجه مستقیم صلح و آرامش اجتماعی نمی‌باشد، بلکه حاصل از یک دستگاه دولتی و اقتصادی است که بتواند انگیزه‌های کافی و مجازات‌هایی را برای کنترل برخوردارهای اجتماعی ارائه دهد.

در نظام گذشته شوروی خصوصاً در نواحی مرکزی، کنترل اجتماعی با خشونت نسبتاً آشکاری اعمال می‌شد. مردم این منطقه به سازمان‌های دولتی (عمدتاً مدارس و محیط‌های کاری) که تحت نظارت گسترده‌ای بودند پیوستند. به علاوه آنها از امنیت بسیار بالا، مراقبت‌های بهداشتی،

مسکن و مزایای دیگر برخوردار شدند. دولت در عوض، خواستار فرمانبرداری مردم بوده و خشونت‌های نسبتاً نادر نسبت به این شرایط می‌توانست با مجازات زندانهای درازمدت روبه‌رو شود. امنیت و ثبات آشکار و حتی بیش از اندازه این سیستم بود که باعث شد متقدانش آن را «دوره رکود» بنامند.

موفقیت این الگوی کنترل اجتماعی به ایفای نقش پایدار اقتصاد متمرکز، انحصار قدرت حزبی و توانایی آن در هماهنگی دستگاههای تولید، نظارت و سرکوبی بستگی داشت. البته راههای کنترل اجتماعی در امپراتوری‌ها یا کشورهای بزرگ از منطقه‌ای به منطقه دیگر متفاوت است. بنابراین اساس اعمال قدرت دولتی در آسیای مرکزی (محیطی استراتژیک در یک امپراتوری) تا حدودی با مرکز امپراتوری متفاوت بود. سیستم فدرال اتحادیه شوروی نه تنها جمهوری‌های ملی بلکه مکانیزمی را برای توزیع مجدد منابع در میان آنها دربر می‌گرفت. این توزیع منابع جهت سرمایه‌گذاری برای کمکهای مالی، اجرای ضمانتهای اجتماعی و بنابراین حفظ انسجام اجتماعی و کنترل اجتماعی انجام می‌شد.

جمهوری‌های آسیای مرکزی دریافت‌کنندگان اصلی بودجه و کمکهای تجاری بوده و تاجیکستان بیش از دیگران به آنها وابسته بود (جدول ۲). تا پایان دوره شوروی، تقریباً نیمی از (۴۷٪) بودجه تاجیکستان از کمکهای مالی فدرال پرداخت شد. تاجیکستان همچنین به درآمد حاصل از فروش محصول پنبه‌اش به کارخانه‌های عظیم روسیه وابسته بود. برداشت پنبه نیز به‌نوبه خود به تأمین کمک مالی برای کود و سوخت بستگی داشت. با این وجود میزان این صادرات همواره پایین بوده و تاجیکستان دارای بیشترین کسر بودجه در تجارت بین جمهوری‌ها بود که با تأمین اعتبارهای مرکز جبران می‌شد. بنابراین آسیای مرکزی در کل و تاجیکستان بیش از دیگر جمهوری‌ها نمایانگر برخی از خصوصیات کشورهای وام‌گیرنده بودند.^(۲۸) بدین ترتیب اقتصاد محلی ضعیف‌ترین اقتصاد در اتحاد شوروی بوده و کمتر از هر اقتصادی قادر به حمایت از یک الگوی ثابت فامیلی، بدون دریافت کمکهای ملی بود. مسلماً فقدان کمکهای مالی، شبکه‌های فامیلی مختلف را به درگیری و اختلاف بر سر منابع کاهش یافته واداشت.

تاجیکستان هم فقیرترین و هم از نظر خارجی وابسته‌ترین جمهوری شوروی بود. تجزیه اتحاد شوروی بزرگترین ضربه را به این جمهوری وارد کرد. جمهوری تاجیکستان تقریباً نیمی از بودجه خود و اکثر ذخایر مواد غذایی و انرژی خود را از دست داد. تا زمان آغاز جنگ داخلی در ماه مه ۱۹۹۲، مکانیزمهای کنترل اجتماعی بخوبی در مسیر اضمحلال قرار داشته و کار

کارخانه‌ها متوقف شده بود. بسیاری از اعتراض‌کنندگان در تظاهرات شهر دوشنبه که در ماه مارس آغاز شد برای مدت ۵ ماه یا بیشتر هیچ حقوقی دریافت نکرده بودند.^(۲۹)

ارتش شوروی و نیروهای پلیس این جمهوری برای جلوگیری از شورشهای داخلی سازماندهی نشده بودند. همانگونه که متعاقباً توضیح خواهیم داد، نیروهای امنیتی شوروی در تاجیکستان برای حفاظت از مرز افغانستان و موازنه قدرت دستگاه حزبی به نفع مسکو در آنجا بودند نه حفظ کنترل یک تاجیکستان مستقل.

هنگامی که ارتش شوروی تجزیه شد، مشخص نبود که نیروهای مختلف باید طبق چه دکترینی عمل کنند. هیچ نیروی مسلح تاجیکی وجود نداشت و تعداد افسران نظامی تاجیک بسیار کم بود لشکر ۲۰۱ موتوریزه شوروی در شهر دوشنبه تحت فرماندهی یک تاجیک گرمی قرار داشت که ابتدا این لشکر را به عنوان یک واحد نظامی، از برخورد و درگیری دورنگه داشت. اکثر سربازان وی از تاجیکستان بودند اما او نه به عنوان یک ارتش ملی به کشور جدید تاجیکستان پیوست و نه تحت فرماندهی آشکار مسکو قرار گرفت.^(۳۰) اکثر سپاه افسران این لشکر روس و از بخش ارتش سابق ترکستان بودند که تبدیل به وزارت دفاع ازبکستان شد. پلیس مخفی محلی شوروی (KGB) و وزارت کشور آن دارای یک گروه قوی از سربازان پامیری بودند که عمدتاً آندروپوف^۱ آنها را به عنوان وزنه‌ای در مقابل مافیای لنین‌آباد در دستگاه حزب استخدام کرده بود.

بدین ترتیب هنگامی که تاجیکستان مستقل شد هر دو ابزار اصولی کنترل اجتماعی اش را از دست داد: دستمزدها و مزایایی که به عوض شرکت مطیعانه مردم در سازمانهای دولتی به آنها داده می‌شد و نیروهای منسجم امنیتی تحت یک فرماندهی مشترک. تاجیکستان دارای بیشترین تعداد متغیرهایی بود که بر همه جمهوری‌های آسیای مرکزی تأثیر می‌گذاشت.^(۳۱)

ایدئولوژی‌های رقیب

بازیگران و ناظران هر دو تحلیلهای گوناگونی را در مورد ماهیت اختلافهایی که باعث بروز درگیری‌ها می‌شوند ارائه کرده‌اند. من به نوبه خود با در نظر داشتن این افکار «استفن دودوگن^۲» که در درون هر جزء، جزء دیگری نهفته است^(۳۲) این موضوع را مورد بررسی قرار خواهم داد. این توضیحات کلاً از نظریات مربوط به علت کشیده شدن تاجیکستان به جنگ

1. Andropuv

2. Stephane Dudoign

داخلی مجزا نیست و من روابط بین آنها را در صورت لزوم به ترسیم می‌کشم. در واقع مسئله مهم درک این روابط است.

آشکارترین یا دقیق‌ترین توضیح این است که این جنگ براساس یک تضاد سیاسی عقاید به وجود آمد. در تاجیکستان مانند بقیه کشورهای اتحاد شوروی، اعلام یک «پلورالیسم» عقیدتی و فرهنگی نسبی در طول دوره اولیه گلاسنوست (۱۹۹۰-۱۹۸۷) به ازدیاد سازمانهای جدید انجامید.^(۳۳) در جمهوری‌های غیرروس، روشنفکران محلی، دست به جنبشهای احیای فرهنگی یا حتی جنبشهایی برای خودمختاری ملی بیشتر زدند. اکثر این جنبشها دارای شاخه‌های ناسیونالیستی‌ای بودند که کم‌وبیش آشکار از استقلال کامل حمایت می‌کردند. در تاجیکستان بزرگترین این جنبشها «حزب رستاخیز»^۱ بود که سعی داشت روابط تاجیکها را با میراث ایرانی آنها از طریق تبدیل زبان فارسی و خط عربی (بجای زبان تاجیک سبک شوروی) به زبان ملی خود تقویت کند. این جنبش تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی را نیز که در آکادمی علوم تاجیکستان به عنوان بخشی از ایجاد «ملیت» تاجیک توسعه یافته بود ترفیع داد. برخی از اعضای این جنبش، تاجیکستان را بیشتر بخشی از ایرانی بزرگتر می‌دانند، کشوری که می‌توانست شهرهای «از دست رفته» بخارا و سمرقند را دربر داشته باشد. چنین نظریاتی طبیعتاً هشدارهای برای ازبکستان به حساب می‌آمد. پامیری‌ها نیز دست به یک حزب احیای فرهنگی به نام «لعل بدخشان»^۲ زدند.

رهبریت حزبی، مانند هر جای دیگر در طول همین دوره، با تعدادی اعلامیه‌های حزبی احیاگرهای فرهنگی موافقت کرد تا به یک مشروعیت ناسیونالیستی دست یابد. شورای عالی تاجیکستان در سال ۱۹۸۹ قانونی را تصویب کرد که طبق آن زبان تاجیک زبان دولتی شناخته شده و مقدمات یک انتقال تدریجی از زبان تاجیک (به خط سیریلیک) به فارسی (به خط فارسی-عربی) فراهم آمد. اجرای این قانون در ابتدا کند بوده و با شروع جنگ متوقف شد؛ دولت فعلی اگرچه این قانون را لغو نکرد اما در حال اجرای آن نیز نمی‌باشد.

همزمان با این جنبش ناسیونالیستی یک جنبش مذهبی نیز به وقوع پیوست. در این جنبش چهره اصلی، قاضی کلان حاجی اکبر تورجان‌زاده رئیس اسلام رسمی شوروی در تاجیکستان بود. وی از افزایش آموزشهای اسلامی و اقداماتی نظیر اعلام تعطیلی عمومی اعیاد و جشنهای اسلامی حمایت کرده و با چندین گروه اسلامی بین‌المللی برای ساخت مساجد و

مدارس اسلامی جدید توافقنامه‌هایی را به امضا رسانید. او در شورای عالی تاجیکستان انتخاب شده و تأکید کرد که از هیچ حکومت اسلامی‌ای حمایت نمی‌کند بلکه طرفدار رعایت بیشتر اصول اسلامی توسط مسلمین می‌باشد.^(۳۴) رهبران دیگر، از جمله شبکه عظیم روحانیون غیررسمی نیز پدیدار شده و مساجد متعدد و جدیدی ساخته یا برای اولین بار مطرح شدند. اینگونه فعالیتها مسلمین خارجی مانند ایرانیانی که در تحولات فرهنگی شرکت داشته و پاکستانی‌ها و اعرابی که درگیر تحولات مذهبی بودند را به سوی تاجیکستان کشاند.^۱

حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۹۰ از انحصار قدرت سیاسی دست کشیده و پس از آن احزاب سیاسی جدیدی مانند حزب نهضت اسلامی (IRP) و حزب دموکرات تاجیکستان (DPT)، بتدریج شکل گرفتند. DPT که جبهه‌های خلق بالتیک به آن الهام داده یا مستقیماً کمک می‌کردند توانست خود را به ثبت رساند؛ اما یک IRP مستقل تنها در اواخر سال ۱۹۹۱ اعلام حضور کرد. برخی از اعضای جنبش رستاخیز از DPT حمایت کرده، در حالی که بقیه به دولت وفادار ماندند. حزب نهضت اسلامی از طریق یک شبکه روحانیون غیررسمی به طور گسترده‌ای جوانان غرمی را جذب کرد. به علاوه فیلمساز پامیری، دولت خدانظر ف^۲، یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی (CPSU) که به عنوان یک کاندیدای اصلاح طلب از شهر دوشنبه در شورای عالی اتحاد شوروی انتخاب شده بود، به عنوان هم‌پیمان «آندری ساخاروف»^۳ در مسکو به برتری دست یافت.

تداوم انحصار قدرت توسط سرآمدان حزب کمونیست تاجیکستان (به رغم تغییر قانون) و همچنین اعلام انتخابات ریاست جمهوری مستقیم، به ایجاد یک نظام سیاسی دوقطبی کمک کرد. تظاهراتی که به دعوت حزب دموکرات تاجیکستان و دیگران علیه محافظه کاران حزب کمونیست که طرفدار کودتای اوت ۱۹۹۱ در مسکو بودند برگزار شد به انتخابات مستقیم ریاست جمهوری در ماه نوامبر انجامید. ائتلاف حزب دموکرات و نهضت اسلامی (که هنوز به ثبت نرسیده بود) از «دولت خدانظر ف» حمایت کرد. در حالی که خدانظر ف ۳۰٪ از آراء را به خود اختصاص داد، رحمان نبی اف^۴، کاندیدای مورد تأیید حزب کمونیست شوروی به پیروزی دست یافت. این دو ائتلاف بعداً در تظاهرات شهر دوشنبه (میادین آزادی و شهدا) جایی که جنگ داخلی در بهار ۱۹۹۲ در آن آغاز شد، شکل گرفت.

۱. بارنت روبین معتقد است که اینان شیعه کار چندانی در خصوص احیای مذهبی اسلام سنی در تاجیکستان نداشتند.

2. Davlat Khudanazarov

3. Andrei Sakharov

4. Rahman Nobiev

منطقه‌گرایی (سیاست عدم تمرکز) و قبیله

ما منکر اختلاف‌های عقیدتی نیستیم اما باید توجه داشت که این موضوع پدیده‌ای آشکار را نادیده می‌گیرد. همانگونه که در بالا عنوان شد، نظامیان فاتح، انسانها را نه از طریق شاخص ایدئولوژی‌شان بلکه با شاخص منطقه‌ی محل تولدشان برای کشتن برمی‌گزینند. وقتی از یک ازبکی ساکن در جنوب تاجیکستان سؤال شد چرا این قدر خانه ویران شد به‌آسانی پاسخ داد، هنگامی که کولابی‌ها آمدند همه‌ی خانه‌های تاجیکهای غرمی را نابود کردند.^(۳۵) وی علت آن را دموکراسی، بنیادگرایی اسلامی یا کمونیسم نمی‌داند.

بنابراین، توضیح اساسی دیگر در مورد ساختار درگیری، «منطقه‌گرایی» بود. هویت ملی تاجیک ضعیف است؛ و مهم‌تر از آن عضویت در «قبایل» منطقه‌ای می‌باشد. غرمی‌ها (اصطلاحی که بومیان نواحی قزاتگین، وخیها و درواز را دربرمی‌گیرد)، پامیری‌ها (بومیان بدخشان کوهی) و اعضای طبقه‌ی روشنفکر پنج‌کنت از مخالفان حمایت می‌کردند. قبیله‌ی خجندی‌ها (لنین‌آبادی‌ها) بر دولت حکومت داشت، در حالی که قبایل کولابی و حصاری (که قبلاً کاملاً ازبک بودند) نیروهای مسلحی را تشکیل دادند که در جنگ فاتح شدند.^(۳۶) این مناطق به واحدهای سیاسی (بیک‌لیکهای) دوره‌ی قبل از شوروی مربوط می‌شدند. تحولات شوروی بجای اینکه این روابط را نابود کند ظاهراً آنها را تغییر شکل داده است.

اما استدلال‌هایی که منطقه‌گرایی را به «روابط قبیله‌ای» مربوط می‌سازد، عموماً نمی‌توانند «قبیله» را تعریف کرده یا ریشه و فاداری‌های منطقه‌ای را که بدون شک وجود دارد و نقش مهمی در بسیج جنگ داخلی ایفا می‌کند تعیین کنند. نسخه‌ی تعدیل یافته‌ی این تئوری معادل تئوری ریشه‌یابی درگیری نژادی است. استدلال این تئوری این است که هویت‌هایی که از نظر فرهنگی انتقال می‌یابند می‌توانند جنبه‌ی سیاسی به خود گرفته و به درگیری نژادی بیانجامند. بنابراین هویتها متغیرهای مستقل قبل از سیاست هستند.^(۳۷)

این نگرش استدلال‌هایی را که در مورد ضعف هویت تاجیک در بالا خلاصه شده به ترسیم می‌کشد. تاجیکها به آن اندازه که به قبایل توسعه یافته از جغرافیای کوهستانی و اراضی بیابانی آسیای مرکزی وفادارند به هویت خود که به‌طور غلط تعریف شده وفادار نیستند. ایدئولوژی‌هایی که در جنگ داخلی پذیرفته و پخش شدند ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به حمایت خارجی در دفاع از منافع قبیله‌ای بودند. با نابودی امپراتوری بزرگ، روابط قبیله‌ای به هرج و مرج گراییده و در آن هر قبیله‌ای سعی داشت با استفاده از هر راه ممکن به حداکثر نفوذ و قدرت (یا شاید امنیت) دست یابد. تاریخ می‌تواند برای نشان دادن قدرت روابط و درگیری‌های

قبیله‌ای تجهیز شود. کولاب و قراتگین بیک لیکهای رقیب (نواحی تحت حکومت بیکها، که غالباً به اصلاح روسی bekstvo به آنها اشاره می‌شود) در شرق بخارا بودند. تاریخ قبل از شوروی آنها، هم شامل دوره‌های درگیری و هم همکاری می‌شد، که همکاری آنها معمولاً به جهت موازنه قدرت بخارا بود. (۳۸)

اگرچه معتقدم که قبایل فعلی به‌طور گسترده‌ای به‌عنوان استراتژی‌هایی برای تسخیر دارایی‌های کشور تشکیل می‌شوند، اما تشکل آنها اختیاری نیست. در واقع بین مناطقی که از مخالفان حمایت می‌کنند و کسانی که طرفدار نظم قدیمی هستند اختلافات فرهنگی طولانی‌ای وجود دارد. حامیان مخالفان از نواحی کوهستانی هستند که الفینستون هویت آنها را تقریباً دو قرن پیش تاجیک تشخیص داد. این نواحی منزوی بیشتر سنت‌گرا و کمتر دارای آداب و سنن ترکی و بنابراین مستعد ناسیونالیسم نژادی تاجیک، احساسات طرفدار ایران و اسلام سیاسی بودند. کمکهای خارجی را نیز می‌توان از طریق روابط قبیله‌ای توضیح داد: برهان الدین ربانی، رئیس جمهور افغانستان، از بخش افغانی بدخشان می‌باشد، در حالی که قبیله خجندی مربوط به دره فرغانه بوده، روابطی طولانی با ازبکستان داشت.

اما ریشه و ساختار این قبایل مخصوص این نسخه از فرضیه منطقه‌گرایی نیست. این قبایل تاجیک (یا معادله‌های ازبک آنها) چه تفاوت‌هایی با اتحاد همبستگی در میان مأمورین حزب کمونیست که به‌عنوان واحدهای اداری مشابه در بخشهای دیگر نظام شوروی عمل می‌کردند دارند؟ مثلاً برژنف با بدنامی از اول کارش از مافیا حمایت کرد. گاهی اوقات قبایل آسیای مرکزی «مافیا» نیز خوانده می‌شوند. البته مافیای آمریکا به «خانواده‌هایی» تقسیم می‌شوند که به استثناء آنهایی که دارای قوانینی تثبیت شده هستند، کمتر شبیه قبیله به‌نظر می‌رسند. خانواده‌های مافیای آمریکایی حتی دارای نامهایی براساس خویشاوندی - کلمبو، بونانو - می‌باشند، در حالی که مافیا و قبایل آسیای مرکزی و شوروی براساس مکان - یا دقیقتر بگوییم تقسیمات اداری شوروی، و نه خویشاوندی‌های که برای قبایل می‌توان انتظار داشت - نام می‌گیرند.

در اینجا باید بین یک قبیله یا مافیا که به‌عنوان پدیده‌ای در داخل حزب یا دستگاه حکومت به یک واحد اداری پیوسته و در سرتاسر اتحاد شوروی ظاهر می‌شوند، تمایز قایل شد. بسیاری از تحلیلگران به روند اشتراکی شدن و سکونت دائم روستائیان ملیتهای آسیای مرکزی به‌عنوان دلیل سیاسی شدن هویت‌های منطقه‌ای اشاره دارند. کلیه شهروندان شاغل شوروی به یک واحد کار متعلق بوده و نواحی روستایی به واحد کاری جغرافیایی تعلق داشتند، (کلخوز یا سوخوز که خود در داخل واحدهای دیگر - raion, oblast - بودند). هریک از این واحدها دارای

رهبرانی بودند که کنترل توزیع منافع را برعهده داشتند. بنابراین هویت‌های منطقه‌ای نیز شبکه‌های خانوادگی بودند که برای کسب منافع رقابت می‌کردند. مردم، خصوصاً مردمی که در مناطق جدید اسکان داده شده‌اند هویت مناطق بزرگتر و نه هویت‌های خرد قبایل سنتی (avlod و غیره) را برای خود مبنا قرار می‌دهند.^(۳۹) در مرکز امپراتوری که بخش بیشتری از مردم به واحدهای کاری بوروکراتیک یا صنعتی غیرسرزمینی تعلق داشتند (که از آن وزارتخانه‌های شوروی بود) الگوی هویت و بسیج سیاسی تفاوت داشت.

اما این توضیح بازیگران را در نظر ندارد. در حالی که اکثر تاجیکها بر این اعتقادند که منطقه‌گرایی نقش مهمی را در درگیری‌ها ایفا کرده، اما آن را یک نقش سببی اولیه قلمداد نکرده و تأکید دارند که آنها برای چیزی جدای منافع محدود منطقه‌ای می‌جنگیدند. آنها خود را انسانهایی بی‌اراده نمی‌دانستند که عقایدشان (که بسیاری از آنها حاضر بودند بخاطر آن جان خود را فدا کنند) بی‌ارتباط با دلایل واقعی اعمالشان باشد.

عده‌ای که بر اهمیت منطقه‌گرایی تأکید دارند نسخه‌ای از تئوری سودمندگرایی درگیری نژادی را پیشنهاد می‌کنند. مثلاً چهره‌های مخالف ادعا می‌کنند هنگامی که کاندیداهای حزب کمونیست احساس کردند در حال شکست در نبرد سیاسی علیه دموکراتها می‌باشند، روابط منطقه‌ای برقرار کردند تا تکیه‌گاهی برای خود به‌وجود آورند. وضعیت فقر شدیدی که در نتیجه فروپاشی شوروی بر تاجیکستان حاکم شد بر اهمیت رقابت برای کلیه منابع افزوده و بنابراین باعث شد هویتها حول واحدهای اجرایی متمرکز شوند که بدین طریق منابع به مردم روستایی بیشتر اختصاص می‌یافت.

این توضیح ما را به حقیقت نزدیکتر می‌کند. اما هنوز این امر را باید روشن سازیم که چرا مردم مستعد چنین اقداماتی بودند. پاسخ این پرسش با رویکرد «وضعیتی» درگیری‌های هویتی مشخص می‌شود. در وضعیتهای ناامنی، مانند وضعیت حاصل از فروپاشی یک امپراتوری، مردم به هر شکلی از اتحاد (سیاسی یا فرهنگی) که امکان‌پذیر باشد پناه می‌برند. به علت ساختارهای باند بازی منطقه‌ای، که شوروی به‌واسطه آن قدرتش را، مثلاً در تاجیکستان، اعمال می‌کرد، اتحاد و همبستگی در ابتدا آشکالی از اتحاد قبایل منطقه‌ای بودند. این دسته‌بندی‌ها موقعیتهای سیاسی مختلفی داشتند زیرا ساختار منطقه‌ای تشکیل حکومت و توسعه اقتصادی در تاجیکستان آنها را با تجربیات و فرصتهای مختلف زندگی روبه‌رو ساخت. بنابراین توضیح در مورد چگونگی تجزیه تاجیکستان را باید از علت سقوط آن دریافت.^(۴۰)

با این استدلال به هشدار «دودوگنون» باز می‌گردیم که «در درون هر جزء جزء دیگری نهفته است». طبق نظری اختلافات اجتماعی عمده در درگیری‌ها آنهایی بودند که به اختلاف بر سر سرمایه‌های حکومت در حال تجزیه شوروی مربوط می‌شدند. نظر «دودوگنون» با عقیده «سلنیک»^۱ که مبارزه بر سر سرمایه و دارایی در یافت حقوق مالکیت نامشخص را عامل مهمی در درگیری‌های بعد از شوروی می‌داند، مطابقت دارد. دسته‌بندی‌های اصلی در نظر «دودوگنون»، مارکسیست یا ویرین^۲ هستند. آنها بر اساس روابط گروه‌های اجتماعی متفاوت با ابزار تولید، مبادله، سلطه و نظارت تعریف می‌شوند. بنابراین وی با مفهوم محدود گروه‌هایی که در فعالیتهای جنایی آشکاری نظیر قاچاق موادمخدر شرکت دارند، به سطوح مختلف دستگاه حزبی، تکنوکراتهای دولتی و اقتصادی، پلیس سیاسی، روشنفکران فرهنگی - ادبی، مدیران و اعضای مزارع اشتراکی، کارگران صنعتی و مافیا اشاره دارد.

اینها گروه‌هایی هستند که «دودوگنون» مهم می‌شمارد. اما آنها با گروه‌های دیگر نیز رابطه دارند. هنگامی که گروه‌های مختلف منافع خود را در جهت یا علیه تجزیه امپراتوری می‌بینند، دیگر اقدامات آنها به اختلاف بر سر ماهیت تاجیکستان مستقل مربوط می‌شود، اختلافات اجتماعی آشکارا رنگ اختلافات عقیدتی می‌گیرد و نهایتاً هریک از گروه‌های اجتماعی، دارای الگوهای منطقه‌ای خاصی برای پذیرفتن عضو جدید می‌گردد. روابط خانوادگی منطقه‌ای تبدیل به مکانیزم بسیج برای جنگ شده که این خود اختلافات اساسی تری را مطرح کرد؛ روابط بازیگران اجتماعی با سرمایه‌های حکومت در حال تجزیه، این اختلافات را تعریف می‌کرد.

بنابراین یک گزارش کاملتر می‌تواند الگوی جذب نخبگان را به ساختارهای حاصل از تشکیل حکومت حاشیه‌ای در تاجیکستان مرتبط سازد. دقیقاً به این دلیل که تاجیکستان تبدیل به محیطی استراتژیک برای امپراتوری شوروی شد، هویت‌های منطقه‌ای برای الگوهای توزیع از اهمیت خاصی برخوردار شدند. بنابراین از آنجا که دولت مرکزی نظارت و نفوذ کمی بر این کشور داشت، اشکال گوناگون مقاومت و شبکه‌های قدرت موازی، اهداف مرکز را با شکست روبه‌رو ساخت. از آنجا که در آسیای مرکزی از خویشاوندی‌ها به عنوان اصطلاحی برای اتحاد استفاده می‌شد، این شبکه‌های قدرت موازی به ظهور قبایل ترقی بیشتری بخشید. این قبایل، شبکه‌های قدرت موازی خواستار سلطه‌جویی بودند که برای مقامات رسمی در نظام رده‌بندی رتبه پایینی قائل می‌شدند.

رابطه قبایل منطقه‌ای با حکومت

بنابراین عامل اصلی در درک ریشه و ساختار جنگ داخلی تاجیکستان، روش به‌کارگیری نخبگان و مخالفان آنها در طول خطوط منطقه‌ای، پس از تشکیل جمهوری تاجیکستان شوروی می‌باشد. هنوز هیچ گزارش آماری‌ای از ترکیب منطقه‌ای سرآمدان در دست نیست اما در مورد برخی حقایق کلی توافقهایی حاصل شده است. برخی از سرآمدان یا نخبگان دارای خصوصیات منطقه‌ای کم‌وبیش واحدی بودند. روابط خویشاوندی و همبستگی (براساس منطقه‌گرایی)، بسیج طرفداران و رزمندگان را به وسیله نخبگانی که درگیر مبارزه اجتماعی و عقیدتی در پایتخت بودند امکان‌پذیر ساخت. فقدان کنترل اجتماعی خطر را افزایش داده و مردم را آماده بسیج کرد. جدی‌ترین مانع در برابر ایجاد قدرت شوروی در تاجیکستان طی دهه‌های گذشته فقدان کادر بود. این فقدان پرسنل (یا از روی غفلت و یا با زمینه قبلی) باعث حکمرانی شوروی بر منطقه، از طریق نظارت بر کادر کوچکی از عوامل محلی شد. شرق بخارا در حاشیه آن کشور منزوی بوده و به سختی می‌توان گفت دارای یک طبقه تحصیل‌کرده بومی بود. کشور جمهوری خودمختار تاجیکستان در سال ۱۹۲۶ دارای کمتر از ۵ درصد شهری بود و این رقم شامل شهر گرم نیز به عنوان یک مکان شهری می‌شد. ۴۰ درصد از جمعیت این شهر بسیار کوچک روس بود.

پس از سال ۱۹۲۴، حزب کمونیست تاجیکستان در ابتدا شاخه‌ای از حزب ازبکستان بود. طبقه روشنفکری که پایه‌های هویت ملی تاجیک شوروی را بنا نهاد عمدتاً از مهاجران بخارایی و سمرقندی تشکیل می‌شد. هنگامی که در سال ۱۹۲۹ تاجیکستان به اضافه خجند تبدیل به یک جمهوری اتحاد شوروی شد، یک طبقه روشنفکر بومی نیز به دست آورد. اگرچه خجند هفتمین شهر بزرگ ازبکستان بود اما پس از الحاق به تاجیکستان بزرگترین شهر این کشور به حساب آمد.^(۴۱) (جدول ۱) این شهر برای دهه‌های متمادی تحت حکومت روسها بوده (بنابراین دارای تحصیلات مدرن) و همچنین به اندازه کافی مدرسه برای ایجاد قشری از ادبای سنتی که برخی از آنها جذب ایده‌های پیشرفته جدید شدند بود. طبقه روشنفکر خجند بتدریج پس از سال ۱۹۲۹ عهده‌دار حزب کمونیست تاجیکستان شدند. دهه ۱۹۳۰ دوره روسی‌سازی تحت رهبری یک دبیراول روسی بود که تقریباً کلیه کادر بخارای شرقی را بخاطر «ناسیونالیسم سرمایه‌داری» و مسائل دیگر تصفیه کرد.^(۴۲) «عبدالغفار غفاراف» لنین‌آبادی در سال ۱۹۴۰ جانشین وی شد و پس از آن همه دبیراوله‌های حزب کمونیست تاجیکستان لنین‌آبادی شدند. از آن پس لنین‌آبادی‌ها هم بر کاندیداها و هم بر مدیریت اقتصادی این جمهوری تسلط یافتند.

آنها حتی، مستقل از حاکمان سابق خود در تاشکند و مقامات محلی روسیه، دارای روابطی خاص با مسکو بودند. در حالی که این روابط را به راحتی نمی‌توان درک کرد، اما مطمئناً این موضوع مهم است که هنگامی که غفاراف توسط خروشچوف در سال ۱۹۵۶ برکنار شد بجای اینکه به گمنامی سپرده شده یا دستگیر شود به ریاست مؤسسه مطالعات خاورشناسی آکادمی علوم شوروی منصوب شد.

بنابراین اولین قبیله تاجیکستان قبیله لنین آباد بود و سازمانهای آن را کمیته‌های مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان انتخاب می‌کردند. راکووسکا - هارمستون^۱ روش اعمال قدرت خود را چنین توصیف می‌کند:

رهبران شاخه‌های قدرت محلی در کلیه سطوح (از کلخوزها و قشلاقها گرفته تا کمیته مرکزی حزب) انتخاب، توزیع و انتقال پرسنلشان را براساس روابط دوستانه، سنتی، خانوادگی و اجبارهای فرهنگی و نیاز به تأمین پیروانشان بنانهادند. (۴۳)

اهمیت کنترل بر حکومت برای تشکیل شبکه‌های قدرت می‌تواند دلیلی برای تغییر ساختار اجرایی و روابط قبیله‌ای باشد. استان گسترش یافته لنین آباد همواره پایگاه قدرت داخلی قبیله اصلی این جمهوری بوده است. اما جمهوری تاجیکستان برای مدتی کلیه واحدهای اجرایی را در سطح استان در جنوب تاجیکستان منحل کرد. (۴۴) جنوب این کشور به عنوان بخشهایی اداره می‌شد که مستقیماً تحت فرمان این جمهوری بودند. بنابراین هیچ فردی از اهالی تاجیکستان عهده‌دار سازمان جمعی‌ای بیش از یک ناحیه^۲ نبود. چنین ساختاری آنها را جدای از هم نگه داشته و از اقدام مشترک در مخالفت با لنین آبادی‌ها جلوگیری می‌کرد. طبیعتاً در جایی که حکومت، تشکیل یک جامعه مدنی خودمختار را قانونی می‌داند، تنها از طریق اقدامات جمعی نمی‌توان بر آن کنترل داشت (همانگونه که توسعه بسیج سیاسی تحت گلاسنوست گورباچف نشان داد). اما قبایل برجسته آسیای مرکزی اجازه نمی‌دهند چنین جوامع مدنی‌ای توسعه یابند. تلاشی مخالفت‌های نهضت که تقسیم‌بندی‌های کوچکتر را به وجود می‌آورد، از طریق اقدامات اجرایی، در منطقه راهی آشناست. این راه را دولت سلطنتی افغانستان نیز که اقوام محلی را بیش از قبایل بزرگتر طرفهای گفتگوی حکومت می‌شناختند به کار می‌برد. (۴۵)

بعدها شاید به علت افزایش قدرت کولابی‌ها به عنوان شرکای جدیدتر لنین آبادی‌ها،

استانهای کولاب و قرغان‌تپه تثبیت شدند، در حالی که مناطق غرم و حصار به صورت ناحیه‌هایی که مستقیماً تابع این جمهوری‌ها بودند باقی ماندند. نهایتاً پس از جنگ داخلی که هسته آن مبارزه بین کولابی‌ها و غرمی‌ها در قرغان‌تپه بود این دو استان جنوبی به صورت استان واحدی به نام «ختلان»، تحت سلطه کامل کولابی‌ها، درآمدند.

در طول دوره‌های استالین و خروشچف، لنین‌آبادی‌ها و تعداد قابل ملاحظه‌ای از روسها قدرت خود را بر تاجیکستان اعمال می‌کردند. «راکوسکا - هارمستون» وقتی به وسعت نفوذ روسیه در حزب و حکومت سندیت داد، دریافت که کادرهای محلی بیش از اختیاراتی که منطوق غالب در مطالعات شوروی برای آن در نظر دارد خودمختاری داشتند.^(۴۶) اما ظاهراً در دهه ۱۹۵۰ فرصتهای تحصیلی برای افراد محلی به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته و طبقه جدیدی از افراد حرفه‌ای را در اوایل سالهای برژنف به وجود آورد. شاید لنین‌آبادی‌ها در پاسخ به افزایش رقابتهای محلی نهفته، رابطه خانوادگی را که از دهه ۱۹۷۰ آغاز شده بود با کولابی‌ها توسعه دادند. گزارشهای مختلفی در مورد چگونگی توسعه اتحاد بین لنین‌آباد و کولاب موجود است. برای چندین دهه اختلاف اساسی در این جمهوری صرفاً بین لنین‌آبادی‌ها (شمالی‌ها) و جنوبی‌ها بود. شاید در دهه ۱۹۷۰ بود که مأمورین لنین‌آبادی حزب کمونیست و اگذاری قدرت اجرایی و وظایف نظامی مهم را به کولابی‌ها آغاز کردند. «دودوگنون» عقیده دارد که روابط خویشاوندی بین این دو منطقه به این علت توسعه یافت که لنین‌آباد پنبه خام خود را از کولاب تهیه می‌کرد.^(۴۷)

به هر حال، وی ادعا می‌کند که کولابی‌ها نهایتاً کنترل حکومت محلی را در جنوب در دست گرفتند، در حالی که لنین‌آبادی‌ها بر دستگاه حزب، دولت جمهوری خواه و اکثر داریی‌های اقتصادی متعلق به وزارتخانه‌های اتحاد تسلط یافتند.

نخبگان کولابی بر این موقعیت دست یافتند تا در فعالیتهای گوناگون زیرزمینی شرکت کنند. خصوصاً «مافیای» آنها فعال و دارای عوامل خشنی بود. یکی از برجسته‌ترین این عوامل جنایتکار حرفه‌ای «سنگک صفراف» بود که بعداً رهبر جبهه خلقی شد که فاتح جنگ داخلی سال ۱۹۹۲ بود. وی به طور مرموزی دهها سال تجربه یک قاتل و زندانی را در طول چندماه به موقعیت رهبری محبوب و ناجی کشور انتقال داد. «یعقوب، سلیم‌اف»، رئیس مشهور گروههای مافیای کولاب در شهر دوشنبه که پنج سال را بخاطر اخاذی در زندان گذرانده بود، وزیر کشور دولت بعد از جنگ داخلی شد.^(۴۸) وظایف قبلی آنها نیز از خصوصیات شبه رسمی برخوردار بود. با انحلال سازمانهای شوروی که لنین‌آبادی‌ها را قادر به اعمال کنترل اجتماعی

می‌ساخت، توانایی کولابی‌ها برای اعمال خشونت بیشتر شد. بنابراین کولابی‌ها می‌توانند در الگویی متشکل از یک گروه فقیر محافظه‌کار که دارای ارتباط با رژیم قدیمی بود جای بگیرند؛ زیرا آنها از سهم کمی از قدرت برخوردار شده و با نظم جدیدی که ممکن بود آنها را از میان بردارند مخالفت کردند. «دودوگن» با مقایسه تاجیکستان جنوبی با نواحی فقیر تصفیه شده از مافیا در جنوب ایتالیا که نخبگان دموکرات مسیحی را برای چندین سال در رم در اریکه قدرت نگه داشت، به Mezzogiorno تاجیک اشاره دارد.

از سوی دیگر، گرمی‌ها خصوصاً آنهایی که مقیم قرغان‌تپه بودند، تبدیل به یک گروه فعال پراکنده شدند. آنها که موقعیت رسمی خود را از دست داده بودند به فرصت‌های جدیدی در آموزش و بازار دسته یافتند: مانند تامل‌های سریلانکا یا ارمنی‌های روسیه و گروه‌های مهاجر آسیایی و یهودی در ایالات متحده.^(۴۹) آنها از طرح‌های خصوصی خود و همچنین فرصت‌هایی برای سرمایه‌گذاری در فعالیتهای خصوصی مانند پرورش کرم ابریشم، بهره‌برداری کرده و بیشتر فروشهای جزئی را تحت کنترل درآوردند.^(۵۰) گرمی‌های قرغان‌تپه نمونه‌ای از مردم ساعی و تلاشگر بودند که راه پیشرفت را می‌دانستند.^(۵۱)

گرمی‌ها همچنین وارد سازمانهای جدید آموزش عالی به زبان تاجیک، که از دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ گشایش یا توسعه یافته بود شدند، و بدین ترتیب نسل جدید جوانی از روشنفکران را در شهر دوشنبه و مدارس ایالتی تشکیل دادند. آنها به همراه گروه بزرگی از روشنفکران جوان از مستچاه نسل جانشینی را تشکیل دادند که با موقعیت غالب مهاجران سمرقندی و خجندی در میان روشنفکران تاجیک به رقابت برخاستند. از نظر اقتصادی آنها از سرمایه‌گذاری‌های آزادی که بسیاری از اقوامشان در آن شرکت داشتند حمایت کرده و با مدیران کلخوز قرغان‌تپه که غالباً کولابی بودند مخالفت کردند.

اما گرمی‌ها کنترل هیچ واحد اقتصادی و اجرایی‌ای را که دارای‌های آن می‌توانست پایه و اساسی برای سازماندهی یک «قبیله»^۱ منسجم باشد به دست نیاوردند مکانهای اصلی آنها در مناطق قراتگین، وخیبا و درواز تحت کنترل کولابی‌ها و لنین‌آبادی‌ها بوده و به ناحیه‌های کوچکی تقسیم می‌شد؛ در قرغان‌تپه آنها تحت کنترل یک حکومت کولابی بوده و در نتیجه دارای سهم نسبتاً کمی در سازمانهای اتحادشوروی و میزان بیشتری در نهاد اصلی هویت ملی، فرهنگی، آکادمی‌های علوم و اقتصاد آزاد بودند.

با در نظر داشتن پایه‌سازمانی ضعیف غرمی‌ها در نظام شوروی و تجزیه‌اداری نواحی اصلی آنها، تنها تشکیل احزاب سیاسی - دموکرات و نهضت اسلامی - آنها را قادر ساخت چارچوبی برای اقدام جمعی در سطوح منطقه‌ای و جمهوری بیابند. پامیری‌ها نیز خصوصاً در هنر و آکادمی علوم نقش برجسته‌ای داشتند. به‌علاوه هنگامی که «آندریف»^۱ ریاست KGB را برعهده گرفت آنها در استخدام KGB جمهوریخواه و وزارت کشور آن درآمدند. نقش آنها «نگهبانی» از دستگاه حکومتی لنین‌آباد و گروه‌های زیرزمینی کولابی بود. آنها همچنین در جنگ کشور همسایه، افغانستان، جایی که هم‌مذهبی‌های آنها علیه مجاهدین مذهبی سنی از دولت حمایت می‌کردند نقش مهمی داشتند.

سقوط حکومت، بسیج و دخالت

درگیری‌هایی که به جنگ داخلی تاجیکستان کشیده شد به‌عنوان بخشی از سیاست‌های کل شوروی آغاز گشت.^(۵۲) مانند هر جای دیگر، تکنوکراتها در ابتدا با عناصر طبقه‌روشنفکر متحد شدند تا از پرسترویکا علیه یک دستگاه حزبی قوی حمایت کنند. در تاجیکستان این بدان معنا بود که خجندی‌ها دچار اختلاف عملی و عقیدتی شدند.

اتحاد تکنوکراتها و روشنفکران ناسیونالیست فعالیتهای اولیه حزب رستاخیز و دیگر جنبشهای ناسیونالیستی فرهنگی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. یک سری حوادث شامل آشوبهای خشونت‌بار ماه فوریه ۱۹۹۰ و ظهور سیاست‌های اسلامی و ناسیونالیستی رادیکالتر در حزب دموکرات و نهضت اسلامی روشنفکران قدیمی و تکنوکراتها را مجبور به برقراری اتحاد با دستگاه حکومتی کرد. این امر باعث اتحاد مجدد خجندی‌ها شد اما در مبارزات بعدی و با تجزیه حکومت کمونیست اتحاد شوروی، عاملان حزب کمونیست قدرت خود را به مدیران اقتصادی خجندی واگذار کردند. نخست‌وزیران خجندی تاجیکستان بعد از جنگ داخلی همه دارای این سابقه هستند؛ دو نخست‌وزیر اول صمدف و عبدالجائف هر دو تجاری ثروتمند بودند و سومی، جمشید کریم‌اف، تکنوکراتی محترم است. همگی آنها دست به اقداماتی به طرفداری از گورباچف زده بودند.

در حالی که کنترل‌های اجتماعی پس از تجزیه شوروی از بین رفت و سیاست‌های جمعی به‌وجود آمد، شبکه‌های فامیلی براساس منطقه‌گرایی تبدیل به عامل مهمی برای بسیج

سیاسی شدند. حزب دموکرات و نهضت اسلامی از روابط اعضای طبقه روشنفکر با مکانها و زادگاه آنها و همچنین شبکه روحانیون و تجار کوچک و تشکیلات یا رهبران کلخور استفاده کردند.^(۵۳) از آنجا که خجندی‌ها هیچ نیرویی در جنوب برای کنترل بسیج غرمی‌ها و پامیری‌ها توسط حزب دموکرات و نهضت اسلامی نداشتند، به کولابی‌ها متوسل شدند.

آغاز جنگ داخلی عمدتاً از شکست کنترل اجتماعی ناشی از تجزیه سازمانهای شوروی حاصل شد. در شرایط بی ثبات حاصل از این موقعیت، بسیج رقابتی به افزایش درگیری در میان شبکه‌های فامیلی انجامید. اما فقدان یارانه‌های اتحادشوروی که نمایندگان خجندی حزب کمونیست این کشور آن را هدایت می‌کردند، همچنین بسیج سیاسی و نظامی برای جنگ داخلی در جنوب تاجیکستان، مرکز قدرت را برای اولین بار از دهه ۱۹۲۰ تاکنون به جنوب تغییر داد. همچنین مجاهدین شمال افغانستان که از سوی گروههای اسلامی پاکستانی و عرب مورد حمایت قرار داشتند کمکهایی را برای مخالفان فراهم آوردند. اما کمکهای ازبکستان و روسیه قطعی تر بود. دولت رئیس‌جمهور «اسلام کریم‌اف» به هزاران ازبکی که از حملات نیروهای مخالف ناسیونالیستی در قرغان‌تپه گریخته بودند پناه داد؛ نیروهای مسلح و سازماندهی شده ازبک از حصار و قرغان‌تپه، KNB ازبکستان (KGB سابق) و نیروهای وزارت کشور آن در تصرف شهر دوشنبه در نوامبر ۱۹۹۲ شرکت داشتند.

اما نهایتاً روسیه بیشتر درگیر جنگ داخلی تاجیکستان شد. رئیس‌جمهور یتسین، تاجیکستان را تبدیل به یک مورد آزمایشی برای دکترین امنیتی روسیه در خارج نزدیک کرد. در حالی که در طول تابستان ۱۹۹۳ جنگ در مرز افغانستان ادامه داشت وی اعلام کرد که مرز افغانستان و تاجیکستان «عملاً مرز روسیه است» و هزاران نیروی مرزی را به آنجا کشاند. دو سال بعد، ۲۵ هزار نیروی روس و نیروهای دیگر CIS بازیگران سیاسی اصلی این جمهوری بودند. روسیه همچنین به الگوی ارانه یارانه به بودجه این جمهوری بازگشت. در حالی که ارقام واقعی در دست نیست اما گزارشهای مختلف نشان می‌دهد که روسیه احتمالاً بیش از دوسوم بودجه تاجیکستان، یعنی بیش از آنچه مسکو در طول دوره شوروی ارائه می‌کرد، کمک مالی می‌کند. تدارکات خارجی، از جمله حمایت مالی و کمک نظامی به‌طور مؤثری فشار بر دولت را که رهبران مافیای کولابی اعمال می‌کردند کاهش می‌دهد.

راه حل درگیری: برتری، توازن و سازمانهای بین‌المللی

تجزیه ناگهانی اتحادشوروی توسط روسیه در اواخر سال ۱۹۹۱ احتمال بروز برخی

آشوبها را در تاجیکستان اجتناب‌ناپذیر ساخت. قربت و روابط آن با افغانستان احتمال افزایش خشونت را بیشتر کرد. استدلال رئیس‌جمهور ازبکستان «کریم‌اف» این است که استبداد شدیدتر - مصالحه کمتر با مخالفان - احتمالاً به تاجیکستانی باثبات‌تر می‌انجامد. اما مشخص نیست که رئیس‌جمهور تاجیکستان نیروهای امنیتی وفادار و کافی برای اجرای این برنامه داشته باشد. در غیر این صورت نمی‌تواند نیروهای زیرزمینی و کشورهای دیگر را برای جنگ علیه مخالفانش اجیر یا تحریک کند.

رئیس‌جمهور کریم‌اف پس از کودتای سپتامبر ۱۹۹۲ مخالفان، زنگ خطری را به صدا درآورد که هم به گردهمایی رهبران نظامی CIS و هم به یک مأموریت کشف حقیقت به تاجیکستان توسط بخش امور سیاسی سازمان ملل انجامید. پس به‌وضوح می‌توان گفت اقدام نظامی از سوی ازبکستان و روسیه (در حمایت از جبهه خلق) بود که جنگ را فرونشاند، نه اقدامات سازمان ملل.

در سال ۱۹۹۳، سازمان ملل به دنبال یک قطعنامه شورای امنیت، تلاشی را در جهت جستجو برای راه‌حلی از راه مذاکره بین دولت و مخالفان که رهبران زنده آنها اکنون همگی در تبعید بودند آغاز کرد. رهبری غیرروحانی (اکثراً از مستجاه) در مسکو متمرکز بود و رهبران اسلامی (اکثراً غرمی) به تهران و شمال افغانستان گریخته بودند. بعضی از پامیری‌ها به مسکو رفته و دیگران توانستند در بدخشان مانده و مشمول حمایت دولت محلی شوند. اما وضعیت سیاست داخلی و بین‌المللی از زمان آغاز مذاکرات، ترکیب سیاست اصولی را دقیقاً تغییر داد. دینامیکهای سیاسی زیادی منجر به این نتیجه شد: تغییر قدرت سیاسی در تاجیکستان از شمالی‌ها به جنوبی‌ها و متعاقباً ایجاد یک «صف‌آرایی مجدد» ائتلافی منطقه‌ای؛ بحث در روسیه بر سر تعریف منافع ملی و نقش ارتش؛ تلاشهای کشورهای دیگر آسیای مرکزی جهت حفاظت از استقلال تازه به‌دست آمده‌شان؛ و هدف ازبکستان مبنی بر دستیابی به برتری منطقه‌ای.

انگیزه دخالت روسیه در تاجیکستان در وهله نخست نگرانی در مورد این «برادر منزوی» اش بود که قبلاً ملیتی امپراتوری داشت. در طول دوره حکومت مخالفان در شهر دوشنبه، برخی از رهبران ناسیونالیستی (مشخصاً رئیس حزب دموکرات، شادمان یوسف) روسهای دوشنبه را تهدید کرده و به آنها هشدار دادند که وضعیتشان در گرو رفتارهای روسی است. اما به نظر می‌رسد که این نگرانی برطرف شده است. از ۳۸۸ هزار روسی که در سال ۱۹۸۹

در تاجیکستان گزارش شد، حداقل ۳۰۰ هزار تن مهاجرت کرده‌اند و هیچ تمایلی به بازگشت ندارند. نه کسانی که به روسیه مهاجرت کردند و نه تعداد اندک روسهایی که در تاجیکستان باقی ماندند هیچ یک دارای نفوذ سیاسی قابل ملاحظه‌ای نمی‌باشند. روسها به‌تازگی وارد تاجیکستان شده و دارای هیچ ریشه تاریخی یا احساس تعلقی که در اوکراین، قزاقستان یا کشورهای بالتیک دارند نیستند.

حداقل از سال ۱۹۹۳ تاکنون حضور روسیه در تاجیکستان ناشی از ملاحظات امنیتی دوران بعد از امپراتوری است که با افزایش منافع شخصی و بنیادی گروههای درگیر پیچیده‌تر شده است. فروپاشی یک کشور در خط مرزی اتحاد شوروی جایی که آخرین جنگ این کشور در مسیر آن رخ داده بود، در حالی که روسیه کشیده شد که (روسیه) سعی می‌کرد محیط باثباتی را در اطراف سرزمینش ایجاد کند.

دیدگاه غالب در مورد منافع روسیه در تاجیکستان که توسط یلتسین، رئیس‌جمهور بیان شده است به وضوح براساس این واقعیت است که کشورهای جانشین شوروی از جمله روسیه به‌طور کامل به‌عنوان کشورهای مجزا تشکیل و تعیین مرز نشده‌اند. مثلاً روسیه دارای هیچ مرز امنیتی دفاعی با جنوب نیست مگر همان مرزهای شوروی سابق. بنابراین به نظر رئیس‌جمهور یلتسین، مرز تاجیکستان و افغانستان «عملاً همان مرز روسیه» است.^(۵۴) بدین ترتیب دستیابی نظامی به تاجیکستان به منظور دفاع از مرزهای آن برای روسیه حیاتی است، زیرا این کشور تصور می‌کند این مرزها از سوی رادیکالیسم اسلامی، تروریسم و تجارت مواد مخدر و تسلیحات مورد تهدید قرار دارد. این نظریه به اتحاد با کشور نظامی تاجیکستان، تحت حمایت نیروهای روسیه، می‌انجامد که کم‌خطرترین راه تضمین دفاع از مرزها به نظر می‌رسد. برای کسانی که در ابتدا نگران امنیت روسیه در مرزهای فعلی آن بودند، حضور روسیه در تاجیکستان راهی به سوی یک پایان است. طرفداران این نظریه به موضع بین‌المللی کلی روسیه نیز توجه داشته و در جستجوی به رسمیت شناخته شدن نقش حافظ صلحی روسیه در تاجیکستان و در سرتاسر CIS هستند. بنابراین آنها خواستار بررسی راه‌حلهایی از جمله یک راه‌حل سیاسی و برخی اشکال حضور بین‌المللی بر مرزها می‌باشند. روسیه می‌تواند به‌عوض یک معامله سیاسی با مخالفان، به چنین رسمیتی دست یابد. به نظر می‌رسد از انتخابات پارلمانی روسیه در دسامبر ۱۹۹۳ تاکنون و پدیداری بیشتر سیاست ناسیونالیستی در داخل روسیه، فشار مسکو بر شهر دوشنبه برای کسب امتیازات، و نگرانی برای رسمیت یافتن نقش بین‌المللی آن تقلیل یافته است.

اما کسانی که در روسیه دارای دستور کارهای نئوامپریالیستی واضح‌تری هستند حضور نیروهای روسی را فرصت خوشایندی در تأیید مجدد برتری روسیه بر آسیای مرکزی می‌دانند. برخی از اعضای جامعه نظامی و دیپلماتیک روسیه در دوشنبه آشکارا از چنین نظراتی حمایت می‌کنند. در بسیاری از موقعیتها، اعلامیه‌های تند مقامات نظامی روس در تاجیکستان که مخالف سیاست رسمی به‌نظر می‌رسیدند موانعی را برای مذاکرات سازمان ملل به‌وجود آوردند. به‌علاوه برخی از افسران نیروهای روسیه و مقامات دیگر تاجیکستان منافع شخصی خود را در این کشور توسعه بخشیده‌اند. نیروهای نظامی می‌توانند از تجارت فزاینده داروهای غیرقانونی از افغانستان به آسیای مرکزی سود ببرند. گفته می‌شود برخی از مقامات با کارخانه‌های مهمات که سلاح به دولت تاجیکستان می‌فروشند رابطه دارند.^(۵۵) بنابراین تلاش در جهت یافتن یک راه‌حل برای درگیری نه تنها بخاطر منافع سیاسی و ملی متفاوت بلکه به‌واسطه عدم نهادینه شدن دولتهای تاجیکستان و روسیه پیچیده‌تر می‌شود.

ازبکستان که قبلاً از روسیه دعوت کرده بود تا در امورش دخالت کند موضع خود را عوض کرده و در جستجوی محدود و تعدیل کردن آن برآمد. بلافاصله بعد از استقلال آسیای مرکزی، حکام و بسیاری از ناظران از گسترش «بنیادگرایی اسلامی» از کشورهای اسلامی (ایران، افغانستان، پاکستان) به جمهوری‌های جنوب نگران شدند. رئیس‌جمهور کریم‌اف همچنین در مورد ادعاهای ناسیونالیستی تاجیک در بخشهایی از ازبکستان و حمایت آنها از مخالفان وی در حزب دموکرات اسلامی اظهار نگرانی کرد. ازبکستان بجای روسیه، رهبری اصلی را در هماهنگی عکس‌العمل CIS نسبت به جنگ داخلی تاجیکستان در سال ۱۹۹۲ برعهده گرفت. اما تا آن زمان روسیه دارای معاملات دوجانبه‌ای با تاجیکستان بوده و دیگر کشورهای آسیای مرکزی را ملایمان سیاست خود می‌دانست. مثلاً در ماه مه ۱۹۹۳ روسیه و تاجیکستان یک پیمان دولتی با موادی که فراتر از مواد پیمان CIS بود به امضا رساندند. به‌علاوه، طلوع ناسیونالیسم و الحاق‌گرایی امپراتوری در سیاست روسیه به رهبران آسیای مرکزی در مورد آینده هشدار داد. آنها اکنون نیروهای روسیه را در تاجیکستان حداقل به‌اندازه عظمت یک تهدید بالقوه مانند «بنیادگرایی اسلامی»، که نتوانست در هیچ کجای دیگر آسیای مرکزی ریشه بدواند، بزرگ می‌دانند.

بنابراین ازبکستان، قزاقستان و قرقیزستان با حمایت مذاکرات سازمان ملل همکاری را آغاز کرده و حتی دولت کولابی را در شهر دوشنبه تحت فشار قرار دادند تا پیشنهادات مخالفان را

برای تشکیل یک دولت ائتلافی مورد بررسی قرار دهد. این رفتار را می‌توان توازن دانست: رئیس‌جمهور «کریم‌اف» در پی تلاش برای ایجاد موازنه بین شرکایش، در بهار سال ۱۹۹۵، وزیر دفاع ایالات متحده و رهبران مخالفان اسلامی تاجیکستان را در تاشکند به حضور پذیرفت. در این زمینه رئالیسم به نکته صحیحی اشاره دارد که هرچند و مرجع به سیاست توازن قدرت می‌انجامد اما خطای آن این است که بازیگران مربوطه را همه کشورها نمی‌داند. خصوصاً در جایی که کشورها به‌طور نامناسب سازماندهی شده‌اند یا ندرتاً می‌توانند اعمال قدرت کنند، سیاست داخلی و بین‌المللی به‌گونه‌ای درهم ادغام می‌شوند که از نظر مفهومی و عملی تشخیص آنها از یکدیگر ناممکن می‌شود.^(۵۶) به‌علاوه کشورهایی که در جستجوی دخالت در چنین موازنه‌ای هستند حضور سازمانهای بین‌المللی را در حل و فصل مشکلات هماهنگی، ارتباطات و تعهد اجتناب‌ناپذیر می‌دانند.^(۵۷)

احتمال موفقیت چنین تلاشهایی با صف‌آرایی مجدد سیاسی‌ای که در داخل تاجیکستان و بین این کشور و افغانستان رخ داده تقویت می‌شود. مذاکرات فزاینده‌ای بین رئیس‌جمهور کولابی تاجیکستان و رهبر غرمی جنگجویان تاجیک در افغانستان در حال برقراری است؛ شمالی‌ها (کتین‌آباهی‌ها و مستچاهی‌ها) در دو طرف، مانند متحدان سابق ازبکی کولابی‌ها، در حال کنار گذاشته شدن هستند.^(۵۸) افغانستان همچنین روزه روز تحت سلطه فزاینده یک رئیس‌جمهور تاجیک و وزیر دفاعی قرار می‌گیرد که روابط با جنگجویان اسلامی را تقویت کرده اما به‌طور فزاینده‌ای در گفتگو با دوشنبه نیز شرکت دارد. رهبران قبیله کتین‌آباهی در معاملات تجاری بیشتر از تلاش برای کسب قدرت سیاسی در تاجیکستان شرکت دارند.

منافع امنیتی ازبکستان و روسیه هر دو به کنترل منطقه مرزی جنوب تاجیکستان با افغانستان بستگی دارد که دیگر نمی‌تواند از طریق میانجیگری لنین‌آباد تضمین گردد. توافقنامه تقسیم قدرت بین دولت فعلی و مخالفان به معنای دولتی تحت رهبری تاجیکهای جنوب می‌باشد. اما چنین دولتی با مشکلاتی مانند پیوستن اقلیتهای ازبک و پامیری و همچنین خود لنین‌آبادی‌ها به یکدیگر روبه‌روست. آینده سیاسی در تاجیکستان به این بستگی خواهد داشت که آیا همسایگان آن و رهبری محلی، در حمایت از ایجاد یک نظم سیاسی باثبات تر و جامع تر با بازیگران داخلی این کشور همکاری خواهند کرد یا خیر. راه دیگر، تداوم حیات این حکومت نظامی تحت حمایت روسیه می‌باشد.

یادداشتها

۱. قرقیزستان که از تنشهای منطقه‌ای و اقتصادی زیادی مانند تاجیکستان برخوردار بود، هیچ رابطه‌ای با افغانستان نداشته و به میزان بیشتری از نهادینه شدن سیاسی برخوردار بود.
 ۲. در دهه ۱۹۸۰، ساختار اجرایی پیچیده اتحادشوری در زیر جمهوری دو سطح اصلی سازمانی را دربرمی‌گرفت: 'oblast و raion. در سالهای قبل از آن اصطلاحات دیگری به کار می‌رفت؛ بخشهای ازیکستان در ابتدا Okrugs خوانده می‌شد، در حالی که واحدهای محلی جمهوری خودمختار تاجیکستان با اصطلاح آسیای مرکزی Villayet شناخته می‌شدند. این واحدهای اجرایی با حکومتی طی یک روند ظاهراً تکنیکی که منعکس‌کننده مبارزه بر سر قدرت بود در یکدیگر ادغام شده با ازهم جدا شدند. من جهت به کار بردن نامهایی آشنا نامهای روسی این نواحی را انتخاب کرده‌ام (مثلاً Kurgan tiube به جای Garm و Qurghan Teppa به جای Gharm).
 3. International Monetary Fund (IMF), *Economic Review: Tajikistan* (Washington, D.C: IMF, 7 May 1992), 2.
 ۴. رجوع کنید به: Valentin I. Bushkov, «Tadjikistan, quelques primisses de la crise», in *Le Tadjikistan: existe-t-il? Destins politiques d'une «nation imparfaite»*.
 5. Mullahdjavov, «Reflexions», 33.
 6. Statisticheskii Kemitet Sodruzhestva Nezavisimykh Gosudartsv, *Itogi Vsesoyuznoi Perepisi naseleniia 1989 goda*, Vol.7, *Natsional'nyi sostav naseleniia SSSR* (Minneapolis: East View publication, 1993), part 2, p.610.
 - ملیتهای آسیای مرکزی را با واژه‌های تاجیکها، ازبکها، یهودیان آسیای مرکزی، ارمنی‌ها، قزاقها و ترکمنها مشخص می‌کنند. ملیتهای دیگر شوروی، روسها، تاتارها، اوکراینی‌ها، ژرمنها، یهودیان، کره‌ای‌ها، بیلورسها، آذری‌ها، و غیره می‌باشند.
 7. Bushkov, «Piemisses de la crise», 20.
 8. Sergei P. Poliakov, *Everyday Islam: Religion and Tradition in Rural Central Asia* (Armonk, N.Y.: M.E. Sharpe, 1992) edited by Martha Brill Olcott.
 ۹. در دهه ۱۹۵۰ مناطق کوچکتر و مزارع اشتراکی که از نظر نژادی و منطقه‌ای دارای جمعیت‌های همگون و مشابهی بودند تبدیل به واحدهای بزرگتر و غیرمتجانس شدند.
 - Theresa Rakowska-Harmstone, *Russia and Nationalism in Central Asia: The Case of Tadjikistan* (Baltimore: John Hopkins University Press, 1970).
 10. *Ibid.*
 11. Oliver Roy, «Le conflit du tadjikistan est-il un mode'le des conflits d'Asie Centrale?» in *Le Tadjikistan 'a L'epreuve de l'independance*, edited by Mohammad-Reza Djalali and frederic Grare (Geneva: Institut Universitaire de Hautes Etudes Internationates, 1995), 160; Barfield, *Central Asian Arabs of Afghanistan*.
- لاکابی‌ها و اعراب هونتهای مجزای خود را (و لهجه خود را) در منطقه حفظ کردند، اگرچه کشور شوروی آنها را به‌عنوان

هویت‌هایی جداگانه به رسمیت شناخت. (Personal Observations, Kurgan Tiube, 1993-94) رهبر باسماچی، ابراهیم‌بیگ، یک لاکایی بود؛ و جنبش وی در طول جنگ داخلی دچار تلفات فراوانی شد.

Data from Tsentral'noe Statisticheskoe Upravlenie SSSR: Otdel Perepisi, Vsesoyznaya perepisi' noseleniia 1926 goda, Vol.15, Uzbekistan, (Moscow: Izdunie Ts.S.U.Soyntza SSR, 1928), pp.152-153.

۱۲. من برای محاسبه این برآورد، جمعیت Okrug خجند را که در سال ۱۹۲۶ بخشی از ازبکستان بود، به تاجیکستان افزودم. برای جزئیات بیشتر و تاریخ شماری انتقال جمعیت رجوع کنید به:

13. Atkins», Ancient Nation, New Politics, Bushkov, «Premises de la crise», pp.20-22.

نواحی‌ای که می‌توان با هم مقایسه کرد Helmand Valley در افغانستان و پروژه Gal Oya در سریلانکا هستند که آبیاری اراضی موازنه قومی - نژادی را تغییر داده و به درگیری‌های آینده بر سر منابع تازه به دست آمده کمک می‌کنند.

14. Olivier Roy, «Civil War in Tajikistan»; Shahrbanou Tadjbakhsh, «The Bloody Path of Change», *Harriman Institute Forum*.

۱۵. این تعریف ناسیونالیسم از Nations and Nationalism, Gellner می‌باشد.

16. Elphinstone, *Kingdom of Caubul*, I: pp.403-4.

۱۷. ساکنان قرانگین، درواز و وخیبا جمعاً (Garmis) غرمیها خوانده می‌شوند و ساکنان بدخشان کوهستانی را پامیری‌ها می‌خوانند. در مورد جغرافیای باسماچی‌ها رجوع کنید به:

Rakowska- Harmstone, *Russia and Nationalism in Central Asia*, p.26.

راکوسکا- هارمستون مستچاه را یکی از پناهنگاه‌های باسماچی می‌داند. این ناحیه بعد از سال ۱۹۲۹ به استان لنین‌آباد ختم می‌شد ولی قبل از آن بخشی از ولایت پنج‌کنت بود. ساکنان آن تاجیک‌های کوهستانی با سازمان‌های قبیله‌ای محلی قدرتمند بودند که بسیاری از آنها بعدها به اجبار در دشت‌ها اسکان یافتند. این منطقه پیشتر رهبری مخالفان دموکراتیک را در سال ۱۹۹۲ ارائه کرد (در مورد ساختار اجتماعی مستچاه رجوع کنید به: 17, Premises, و مراجع روسی آن).

۱۸. زبان‌های ایرانی بین شاخه‌های شرقی و غربی تقسیم می‌شود. زبان‌های غربی ایران شامل پهلوی قدیمی و فارسی جدید و اشکال تغییر یافته آن یعنی تاجیک، دری و بلوچ می‌شود. سفدی قدیمی، زبان‌های پامیری، پشتو و کردی زبان‌های شرقی ایران هستند.

19. Gellner, *Nations and Nationalism*

20. Bert G. Fragner, «The Nationalization of the Uzbeks and Tajiks», in *Muslim Communities Reemerge: Historical Perspectives on Nationality, Politics, and Opposition in the Former Soviet Union and Yugoslavia*

طبق نظر فراگنر، Tajik, Sart مترادف هم هستند.

۲۱. این نواحی ولایت‌های اروانته، پنج‌کنت، حصار، گرم، کولاب، قرغان‌تهه و بدخشان کوهستانی بودند.

22. Rakowska- Harmstone, *Russia and Nationalism*, pp.72-73.

23. Jahangiri, «Anatomic», p.40.

۲۴. شهری که در زبان فارسی **Khujand** و در زبان ازبک و روسی **Khojent** نوشته می‌شود، هستهٔ ازبکستان به‌شمار می‌آمد. این شهر با پیوستن به تاجیکستان به لنین‌آباد تغییر نام داد و در سال ۱۹۸۹ نام قدیمی خود را مجدداً به‌دست آورد. دو هتل در شهر خجند وجود دارد، هتل خجند و هتل لنین‌آباد.

۲۵. این شهرها اوراتپه (با جمعیت ۲۱،۰۵۰ نفر در سال ۱۹۲۶)، **Kanibadam** (۱۹،۲۵۴ نفر) و **Isfara** (۸،۳۰۷ نفر) می‌باشند.
26. Rakowska- Harmstone on Korenizatsia; Dudoignon on its prolongation; Brubaker on Soviet ethno-federalism.

۲۷. این نظر رویکرد غالبی در «**The Fragmentation of Tajikistan**» می‌باشد. برای مقایسه رابطهٔ بین ایجاد حکومت و کنترل اجتماعی رجوع کنید به: **Joel Migdal, Strong Societies and Weak States**

۲۸. جهت به‌کارگیری این مفهوم برای افغانستان رجوع کنید به: **Rubin, Fragmentation of Afghanistan**

۲۹. مصاحبه با نظاهرکنندگان.

30. Gretskey, «Civil War in Tajikistan and its International Repercussions».

۳۱. برای دستیابی به یک بحث مقایسه‌ای مختصر رجوع کنید به:

Rubin, «Emergence of a New State System in Central Asia»

32. Stephane Dudoignon, «Une Segmentation peut en cacher une autre: regionalismes et clivages politico- economiques au Tadjikistan», in *le Tadjikistan existe-t-il?*, pp.73-130.

۳۳. «Segmentation», Dudoignon, اشاره به این روند دارد.

34. Sergei Gretskey, «Profile: Qadi Akbar Turajonzoda», *Central Asian Monitor* (1994) No.1, pp.16-24.

35. Interview, Jillicul, Khatlon district, Tajikistan, June 3, 1994.

۳۶. نقش منطقه‌گرایی در جنگ غرب در ابتدا مورد تأیید **Olivier Roy** قرار گرفت:

«Civil War in Tajikistan», **Shahrbanou Tadjbakhsh**, «The Bloody Path of change: The case of post-Soviet Tajikistan», *Harriman Institute forum*, (july 1993) 11-10.

۳۷. برای دستیابی به دیدگاهی ریشه‌ای در مورد رجوع کنید به:

Kadir Alimov, «Are Central Asian Clans Still Playing a Political Role?» *Central Asian Monitor* 1994, No.4, pp.14-17.

۳۸. **Daria Fane** برخی از تحقیقات تاریخی‌اش را در مورد این نکته در اختیار من گذاشت که در اینجا از وی تشکر می‌کنم.

39. **Oliver Roy**, «Le conflit du Tadjikistan est-il un modele des conflits d'Asie Centrale?» in *le Tadjikistan ' le'preuve de l'independance*, edited by **Mohammad-Reza Djalili and frederic Grare** (Geneva: *Institute universitaire de hautes etudes internationales*, 1995): 157-161; **Dudoignon**, «Segmentaton» pp.80-82.

۴۰. برای دستیابی به یک تئوری عمومی رجوع کنید به: **Posen**, «Ethnic Conflict and the Security Dilemma»

جهت کسب اطلاعات بیشتر در مورد تاجیکستان رجوع کنید به: **Rubin**, «Fragmentation of Tajikistan»

41. Tsentral'noe Statisticheskoe Upravlenie SSSR: Otdel Perepisi, *Vsesoyuznaya Perepis' naseleniia 1926 goda*, Vol.15, *Uzbekistan*, (Moscow: Izdanie Ts.S.U.Soyuza SSR, 1928, p.7.)

تاشکند، سمرقند، ^{آندیزان} ^{مرغلان} ^{خوجند} بخارا و Margilan همگی بزرگتر از خجند بودند. همانگونه که این لیست نشان می‌دهد بخش ازبکستان دره فرغانه سه شهر بزرگتر از خجند را دربر می‌گرفت.

42. Daria Fanc. «Political Elites in Tajikistan».

43. Rakowska- Harmstone, *Russia and Nationalism*, pp.172-73.

44. *Ibid.*, p.183.

45. Rubin, *Fragmentation of Afghanistan*

46. Rakowska- Harmstone. *Russia and Nationalism*

۴۷. Dudoignon, «Segmentation». برای دستیابی به گزارشهای بیشتر رجوع کنید به: p.40 «Anatomic» Jahangiri,

۴۸. p.66 «Anatomic», Jahangiri. سلیموف در اوت ۱۹۹۵ هنگامی که دولت یک پروتکل نظارت سازمان ملل را در مورد یافتن راه‌حلی سیاسی با مخالفان به‌امضا رساند برکنار شد. وی رهبر اصلی تندروهای کولابی به‌حساب می‌آمد.

۴۹. غرمی‌ها به کلی از قدرت کنار گذاشته نشدند؛ موقعیت رئیس شورای عالی تاجیکستان به یک غرمی اختصاص داشت؛ البته این مقام را هیچ قدرتی به وی نداد و نمی‌توانست بر هیچ تصمیم‌پرستلی مهم با سرمایه‌های ارزشمندی کنترل داشته باشد.

50. Jahangiri, «Anatomic», pp.42-43.

۵۱. مشاهدات شخصی در قرغان‌تپه، ۹۴ - ۱۹۹۳

52. Muriel Atkin, «Tajikistan: Ancient Heritage, New Politics», in Ian Bremer and Ray Taras, *Nations and Politics in the Soviet Successor States* (Cambridge University Press, 1993), 368; Dudoignon, «Segmentation».

۵۳. اکثر فرماندهان نظامی نهضت اسلامی تاجیکستان ظاهراً روحانیون غیررسمی سابق بودند.

54. *Economist*, August 7, 1993.

۵۵. مصاحبه با دیپلماتهای مستقر در دوشنبه

۵۶. این نکته به‌طور کامل‌تری در Barnett R. Rubin, *The search for peace in Afghanistan: From Buffer States to Failed State* (New Haven: Yale University Press, 1995) مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

۵۷. ارائه اسناد کاملتر برای این ادعا از طریق تجزیه و تحلیل اقدامات ICRC, OSCE, UN و سازمانهای دیگر در این مقاله نمی‌گنجد.

۵۸. این شکاف و اختلاف پایه و اساس شورشهای دوفرمانده سابق جبهه خلق، که هر دو دارای نژاد ازبک بودند، در ژانویه و فوریه سال ۱۹۹۶ به‌شمار می‌آید.

جدول ۱

ترکیب جمعیت تاجیکستان، ۱۹۸۹-۱۹۲۶: تحولات اجتماعی و نژادی

منطقه	۱۹۲۶						۱۹۸۹						سالانه جمعیت (درصد) ۱۹۲۶-۱۹۸۹
	تاجیک (درصد)	اکثرترک (I) / K=توقیز و بقیه	اسلاو (درصد)	مجموع	شهری (درصد)	تاجیک (درصد)	اکثرترک (I) / K=توقیز و بقیه	اسلاو (درصد)	مجموع	شهری (درصد)			
تاجیکستان SSR	۷۱/۲	۲۴/۷	۱/۰	۱۰۰,۳۳,۷۱۱	۱۰/۴	۶۲/۳	۲۳/۵	۸/۶	۵۰,۹۲,۸۰۳	۳۳	۵/۲		
تاجیکستان SSR	۷۴/۶	۲۱/۲	۷۸	۸۲۷,۰۸۳	۴/۹								
خجند، منزند	۵۷/۷	۳۸/۷	۱/۶	۲۰۶,۶۲۸	۳۲/۴								
اوراتپه	۶۱/۶	۸/۳۷	۰	۸۲,۰۸۵	۲/۰								
پنج کنت	۷۴/۴	۲۰/۷	۰	۵۲,۱۸۹	۶/۹								
لنین آباد	۶۱/۲	۳۵/۷	۱/۰	۳۴,۰۹۰	۲۵/۱	۵۶/۹	۳۱/۳	۷/۰	۱,۵۵۴,۱۲۵	۳۳/۶	۲/۴		
غرم سوزم	۹۴/۹	۴/۸(K)	۰	۱۷۴,۲۳۱	۰/۳								
حصار (a)	۶۵/۵	۳۳/۱	۱/۵	۱۹۶,۳۲۸	۴/۴								
مرکزی (b)	۷۹/۲	۱۷/۷	۰	۳۶۲,۹۵۲	۱/۰	۶۹/۰	۲۱/۲	۲/۶	۱,۱۱۲,۰۸۴	۱۶/۲	۱/۸		
دوشنبه	۳۳/۱	۶/۲	۳/۴۱	۵۶,۰۰۷	۱۰۰/۰	۳۸/۳	۱۰/۶	۳۷/۰	۵۹۲,۲۳۳	۱۰۰/۰	۷/۲		
کولاب	۷۷/۵	۱۹/۹	۰/۳	۲۳۰,۹۷۵	۱/۸	۸۴/۸	۱۲/۷	۱/۵	۶۱۹,۰۶۶	۲۵/۲	۱/۶		
قوگان تپه	۲۲/۳(C)	۵۶/۵	۲/۳	۳۳,۶۷۸	۲/۵	۵۹/۰	۳/۹	۳/۸	۱,۰۴۴,۹۲۰	۱۷/۴	۵/۵		
بدخشان کوهستانی	۸۶/۸	۹/۳(K)	۰/۸	۲۶,۷۶۱	۳/۲	۸۹/۵	۶/۷(K)	۲/۷	۱۶۰,۸۸۷	۲۴/۹	۲/۷(D)		

منابع جدول شماره ۱

Tsentral'noe statisticheskoe Vpravlenie SSSR: Otdel Perepisi, *Vsesoyuznaya Perepisi, naseleniia 1926 goda*, Vol.15, *Uzbekistan*, (Moscow: Izdanie Ts. S.V. Soyuzs SSR, 1928), pp.49-52, 152-154;
Statisticheskii Komitet Sodruzhestva Nezavisimykh Gosudartsv, *Itogi Vsesoyuznoi perepisi naseleniia 1989 goda*, Vol.7, *Natsional'nyi sostav naseleniia SSSR* (Minneapolis: East View Publications, 1993), part 2, pp.592-632.

یادداشتها

(a) به انضمام شهر دوشنبه

(b) به انضمام شهر دوشنبه

(c) ۱۵/۸ درصد تاجیک ۸/۵ درصد عرب. در آمارهای بعدی اعراب به عنوان تاجیک فهرست شده‌اند.

(d) این رقم احتمالاً کمتر بوده و به استثنای Kalaikhum، نشاندهنده مهاجرت خالص می‌باشد.

- یکی (Kalakhum) raion در منطقه درواز) از گرم به بدخشان کوهستانی انتقال یافته که من دلیلی برای آن نیافته‌ام.

- میانگین نرخ رشد سالانه جمعیت، نرخ رشد لگاریتمی و زمانی بود که به صورت زیر محاسبه می‌شد:

(۱۹۲۶-۱۹۸۹) / (لگاریتم جمعیت سال ۱۹۲۶ - لگاریتم جمعیت سال ۱۹۸۹)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جدول ۲
نمايه‌های فقر و وابستگی خارجی در جمهوری‌های شوروی

	سرانه تولید ناخالص داخلی (روبل جاری ۱۹۹۰)	انتقال از بودجه اتحاد شوروی به عنوان درصدی از درآمد کل دولت (۱۹۹۱)	کمبود (یا مازاد تجاری بین جمهوری‌ها به صورت درصدی از این تجارت در قیمت‌های جهانی (۱۹۹۰)
بالتیک			
استونی	۵,۵۳۹	۰.۰	۲۲.۷
لتونی	۴,۵۴۲	۰.۰	۱۰.۶
لیتوانی	۳,۵۶۱	۰.۰	۲۶.۶
سایر اروپا / اسلاو			
بیلوروس	۳,۹۵۲	۱۶.۳	۳.۶
مداوی	۲,۹۲۵	۰.۰	۲۹.۳
روسیه	۴,۲۲۴	n.a	(۲۰.۹)
اوکراین	۳,۱۷۷	۵.۹	۲.۷
قفقاز			
ارمنستان	۲,۹۱۵	۱۷.۱	۲۲.۷
آذربایجان	۲,۰۵۹	۰.۰	(۲.۹)
گرجستان	۲,۷۳۱	۰.۰	۲۲.۱
آسیای مرکزی			
قزاقستان	۲,۷۵۹	۲۳.۱	۲۶.۵
قرقیزستان	۱,۸۹۳	۳۵.۶	۱۹.۷
تاجیکستان	۱,۳۴۱	۴۶.۶	۳۵.۵
ترکمنستان	۲,۰۰۲	۲۱.۷	(۵.۴)
ازبکستان	۱,۵۷۹	۴۲.۹	۲۲.۹

منبع:



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی